

کارگر سو سیالیست

سال پانزدهم، دوره دوم نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۴

کمیته اقدام کارگری



گزارشات شماره ۱

گزارش فعال کمیته اقدام کارگری

(ایران) از تظاهرات اول ماه مه

به رفقای پیشرو کارگری که توانستند امروز، در مراسم خانه ی کارگر، با دخالت رادیکال خود تأثیر چشم گیری در میان پایه ها و توده های کارگری داشته باشد، درود می فرستیم! کمیته اقدام کارگری

امروز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۴ برابر با ۱ مای ۲۰۰۵ کارگران تهران و دیگر شهرستان ها توانستند با حضور مؤثر خود در فراخوانی که از طرف خانه ی کارگر اعلام شده بود، بار دیگر رادیکالیسم رو به رشد و دیگر مطالبات، خواسته ها و شعارهایی بیان شده خود را نمایان سازند.

در این روز، روز جهانی کارگر، کارگران در مسیری که از قبل اعلام و مشخص شده بود به تظاهرات پرداختند و با شعارهای رادیکال خود، شعار های مطرح شده از طرف خانه ی کارگر و مسئولان رژیم را کاملاً تحت شعاع قرار دادند.

خانه کارگر و ایادی رژیم که سعی داشتند این مراسم مجالی باشد برای جلب حمایت به نفع حضور هاشمی رفسنجانی در انتخابات خرداد ماه، به هدف خود دست نیافتند.

کارگران در طول مسیر راه پیمایی به سر دادن شعارهای رادیکالی هم چون مرگ بر هاشمی، کارگران اتحاد اتحاد، مجلس قانون گذار حامی سرمایه دار، مرگ بر سرمایه داری، پیام ما به دولت تحریم انتخابات، اعتصاب اعتصاب حق مسلم ماست، قرارداد موقت الغاء باید گردد، دولت سرمایه دار دست از سر ما بردار، قرارداد موقت لغو باید گردد، را مطرح کردند.

بقیه در صفحه ۱۶

سرمقاله

اول ماه مه ۲۰۰۵ و جبهه ی واحد کارگری

سال کارگران در سراسر جهان با اول ماه مه شروع می شود. صرف نظر از اینکه تقویم رسمی در محل زندگی آنان بر اساس هجرت این فرد یا میلاد فرد دیگری بنا نهاده شده باشد، اول ماه مه محور و آغاز سال کارگران می باشد. سالی که گذشت برای کارگران ایران سالی پر از وقایع بود. در وهله ی نخست ما با یک فاجعه ای در سقز روبرو شدیم. ولی مبارزات کارگران بر علیه این یورش حکومت بورژوازی، و پشتیبانی های «هم طبقه» ای های کارگران دستگیر شده در سطح بین المللی، پیروزی موقت رژیم زور و زر را بعد از چند هفته به شکستی تاریخی تبدیل کرد.

این برای همه واضح بود که تشکیل هفت دادگاه فرمایشی، حتی برای این حکومت بی قابلیت ترین بورژوازی جهان، کار دشواری نیست: حداقل ۲۵ سال است که تجربه آن را داشته است. آنچه که این بار متفاوت بود توازن قوای طبقاتی در سطح جامعه است. توازن قوایی که با وجود تأثیر گیری از فاکتورهای بیرونی، بالاخره پیامد سطح آمادگی هر یک از دو طبقه ی اصلی در جامعه علیه طبقه دیگر می باشد. از آن پس ما شاهد پیروزی های دیگری، منجمله کارگران کارخانه نساجی سنندج، اعتراضات بخشی از کارگران توافقات ضد کارگری «سازمان بین المللی کار» با رژیم، «خانه کارگر» و امثال آن، بودیم.

در این دوازده ماه توازن قوا به وضوح به نفع کارگران تغییر کرده است. ولی در مبارزه ی طبقاتی هیچ چیزی ثابت نمی ماند، و با در نظر گرفتن عقب نشینی هایی که به بورژوازی و رژیم آن تحمیل شدند، آنها خواهان تغییر آن به نفع خود خواهند بود. یورش جدیدی (ضد حمله بورژوازی)، در حال طرح ریزی می باشد، و تنها چیزی که موجب شکست آن می تواند باشد اتحاد مستحکم کارگران می باشد. ایجاد «جبهه ی واحد کارگری» مسئله اصلی جنبش در سال آینده می باشد. بدون وحدت عمل سازمان یافته نه فقط که احقاق هیچ حقوقی به پیش نخواهد رفت، بلکه دستاوردهای سال پیش نیز به مخاطره خواهند افتاد!

وضعیت بورژوازی و پرولتاریا

از یک سو، بورژوازی ایران چندین دهه در قدرت بوده است و تجربه ی اتحاد عمل طبقاتی و سرکوب دشمن - کارگران و دیگر اقشار تحت استثمار و ستم - را خوب آموخته است. این طبقه در سراسر کشور به طور واحد و با سازماندهی مرکزی عمل می کند. سرکوب طبقه ی کارگر و حفظ قدرت و امتیازات آن مسئله ای اساسی می باشد و اختلاف نظرها و کشمکش های جناحی برای شکست دشمن طبقاتی کنار گذاشته می شوند.

بقیه در صفحه ۲

اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران

<http://www.kargar.org/>

Editor@kargar.org

BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ملاحظات بر کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد

صفحه ۳

کارگری در ایران - کمیته اقدام کارگری

صفحه ۷

اول ماه مه و ضرورت ایجاد اتحاد عمل کارگری - کمیته اقدام کارگری

صفحه ۸

مشاهدات عام درباره ی جبهه واحد - نون تروتسکی

صفحه ۱۲

نکاتی در مورد مفهوم فدرالیسم - سارا قاضی

اول ماه مه ۲۰۰۵ و جبهه‌ی واحد کارگری

از سوی دیگر، پرولتاریای ایران نه فقط که هیچگاه قدرت دولتی را در دست نداشته است، بلکه در طول چندین دهه اخیر اکثراً تحت سرکوب فجیع بوده است؛ و بل اجبار به طور پراکنده، در محافل کوچک، بدون ارتباط و هماهنگی عملی با حتی دیگر کارگران در شهر خود یا صنوف مشترک (در نقاط دیگر)، فعالیت‌های اتمیزه شده را، که بهترین روش پیشبرد مبارزه در آن زمان بود، را به سطح بالایی رسانده است. ولی، در اصل، کارگران ایران صرفاً در شرایط بسیار وخیم اختناق که از سوی بورژوازی بر آنان اعمال می‌شد، روشی برای کاهش ضربات و اثرات منفی آن اتخاذ کردند. در آن زمان روش کار محافل بر اساس روابط: خانوادگی-خویشاوندی-دوستی بود. این روش آنان را از نابودی در زمان ضد انقلاب، جنگ، بازسازی، «تعدیل اقتصادی» و «اصلاحات» محفوظ نگه می‌داشت.

ولی اکنون جنبش کارگری در نقطه عطفی قرار دارد. مدتی است که علائم آن به وضوح دیده می‌شود. برای مثال، دو سال پیش جنبش کارگران چیت سازی به شهر، که در آن سه گرایش و سه نظر وجود داشت، به خوبی نشان داد که تمامی کارگران الزاماً به طور یکسان به یک مبارزه عکس العمل نشان نمی‌دهند. بعضی از کارگران در این مبارزه خواهان حمله به بازار بودند. بخشی دیگر خواهان فروش کارخانه و دریافت حقوق‌ها بودند. و سومین گرایش، خواهان به راه اندازی تولید کارخانه از سوی خود کارگران بود!

حزب و جبهه

با وجود اینکه این خط سوم به طور کلی خط صحیح و رادیکالی بود، مبارزان کارگری نیازمند نهادی می‌باشند که این تجربیات محدود را با معیار جنبش انقلابی پرولتاریا در سطح بین المللی محک بزند. همچنین ضروری است که تجربیات پراکنده به طوری تمرکز یابند تا تجربیات یک کارخانه، یک صنف و یک شهر مانند سابق در محدوده‌ی یک محفل نمایند. انتقال این تجربه به تمام کارگران مبارز ایران، و در نهایت به کارگران رزمنده در سطح بین المللی، فقط از طریق نهادی که بر اساس دموکراسی کارگری و برنامه‌ی انقلابی در درون یک حزب سیاسی، امکان پذیر است. این حزب همچنین می‌بایست که ارتباط هر «حلقه‌ی» مبارزات روزانه را به هدف نهایی به طور ملموس برای کارگران روشن کند.

ولی انقلابی ترین حزب پرولتاریا هیچگاه نمی‌تواند در مدار بسته‌ی خود عمل کند. و اگر چنین عمل کند به یک فرقه‌ی خود محور بین تبدیل می‌شود! حزب می‌بایست که به طور روزمره و سیستماتیک در مبارزات توده‌ی کارگران مداخله کند - خود از تجربه زنده بیاموزد و همچنین تجربه تاریخی-جهانی را به نسل جدیدی منتقل کند. برای همین رابطه‌ی مستقیم و «دو طرفه» ای با جنبش توده‌ای و نهادهای آن - چه تشکلات و محافل مستقل نیمه مخفی، یا اتحادیه‌های «زرد» مورد نظر «آی. ال. او.» و رژیم، و در شرایط انقلابی، کمیته‌های کارخانه و شوراهای نمایندگان شهری کارگران، ارتباط نزدیک و تنگاتنگ، ولی در عین حال «جدا»، داشته باشد.

اتحاد عمل کارگران، که فرای اختلافات نظری و تعلقات گروهی است، آنان را در یک «جبهه‌ی واحد کارگری» گرد هم می‌آورد، یکی از درس‌های مهم بیش از ۱۵۰ سال جنبش کارگری در سطح جهانی می‌باشد که به ما رسیده است. این تجربه به خصوص پس از افت موج انقلابات در سطح بین المللی در سال‌های ۲۲-۱۹۲۱ به طور کنکرت عنوان شد، و صحت آن بارها، منجمله در آلمان و اسپانیا، مشاهده شده است. هر گاه که پراکندگی و افتراق پتانسیل مبارزاتی طبقه‌ی کارگر را کاهش و تضعیف دهد، اهمیت ایجاد «جبهه‌ی واحد کارگری» دوچندان می‌شود.

فعالیت برای احیای حزب (یا محفل یا گروه) منسجم و با برنامه‌ی مشخص با ایجاد «جبهه‌ی واحد کارگری» در تقابل نمی‌باشد. هیئت اجراییه بین الملل کمونیست (کمینترن) این مسئله را به این صورت توضیح می‌دهد: «بین الملل کمونیست همواره خواهان آن بوده است که کارگرانی که خواهان احیای دیکتاتوری پرولتاریا و شوراهای می‌باشند، می‌بایست که احزاب مستقل خود را تشکیل دهند. ما یک کلام هم از آنچه که در مورد توجیه تشکیل احزاب کمونیست مستقل گفتیم را پس نمی‌گیریم. ما اطمینان داریم که هر روزی که می‌گذرد تعداد هر چه بیشتری از کارگران را قانع خواهد کرد که عملکرد [بین الملل کمونیست] صحیح بود. ولی، فرای تمامی آنچه که بین ما جدایی ایجاد می‌کند، ما می‌گوئیم: پرولتراهای تمامی کشورها متحد شوید! صفوف خود را برای مبارزه برای آنچه شما را متحد می‌کند، و برای آنچه به عنوان هدف مشترک همه‌ی شما قبول دارید، به هم نزدیک کنید.

«هیچ کارگری، چه کمونیست یا سوسیال دموکرات یا سندیکالیست، یا حتی عضو اتحادیه‌های صنفی مسیحی یا لیبرال، خواهان کاهش بیشتر حقوق خود نمی‌باشد. هیچکدام خواهان طولانی تر شدن ساعات کار نمی‌باشد. و بنابراین؛ تمامی آنان می‌بایست که در یک جبهه‌ی مشترکی بر علیه یورش کارفرمایان متحد شوند ... تمامی آنان از اینکه به دور انداخته شوند می‌هراسند، و بنابراین آنان می‌بایست که به مبارزه علیه همه چیزهایی که بیکاری را افزایش می‌دهد، ملحق شوند.» (ماتیفست هیئت اجراییه بین الملل کمونیست، ژانویه ۱۹۲۲)

طبقه کارگر ایران تجربه بسیار محدودی از عمل متحد طبقاتی دارد. ولی، با وجود این، پرولتاریای ایران دموکراسی کارگری - دموکراسی درون طبقاتی خود - را در عمل، به خصوص در زمان انقلاب اخیر، تجربه کرده است. با وجود کمبودها، با تشکیل شوراهای در انقلاب و کمیته‌های اعتصاب در چند سال اخیر، تجربیات کارگران از دموکراسی کارگران از تجربه‌ی بورژوازی در دموکراسی بورژوازی فراتر رفته است! لیست مدافعان رژیم و انواع گوناگون «خودی»ها که زندانی و حتی کشته شده‌اند، کوتاه نیست. پرولتاریای ایران قادر است که این میراث بورژوازی ایران را - مانند دیگر خرزعلات مذهبی و ایدئولوژیک آن - کنار بگذارد. تجربه‌ی جنبش کارگری بین المللی اساس دور زدن این میراث سیاسی می‌باشد.

ایجاد جبهه‌ی واحد کارگری مسئله اصلی جنبش در سال آینده می‌باشد. بدون وحدت عمل سازمانیافته نه فقط که حق ایجاد تشکلات مستقل کارگری (مستقل از دولت و تمامی احزاب و نهادهای آن)؛ حق اعتصاب (بی قید و شرط)؛ و حق کنترل کارگری (بر تولید، توزیع و تمامی امور محیط کار و محلات کارگری) پیش نخواهد رفت، بلکه دستاوردهای سال پیش نیز به مخاطره خواهند افتاد. اول ماه مه را با حفظ اختلافات نظری به روز اتحاد عمل تبدیل کنیم!

مراد شیرین

۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۴ - ۳۰ آوریل ۲۰۰۵

«اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی»

<http://www.javaan.net/>
javan1378@hotmail.com

جوان سوسیالیست شماره ۲۴ چاپ شد

کمیته اقدام کارگری



مسائل نظری شماره ۸

ملاحظات بر

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری در ایران

سازمان بین المللی کار ILO و اتحاد کارگران

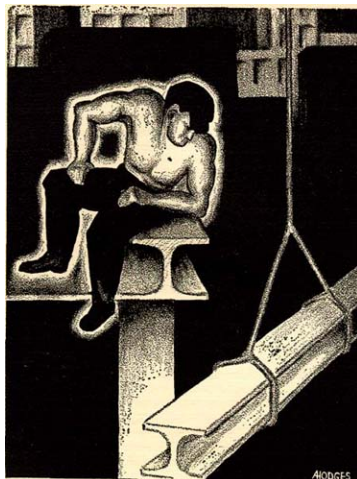
در مهرماه ۱۳۸۳ هیئت نمایندگی سازمان بین المللی کار (آی ال او) بار دیگر به ایران آمد و اینبار با «وزارت کار ایران» به توافقنامه جدیدی رسید؛ که امضای «کنفدراسیون انجمن های کارفرمایان ایران» و «خانه کارگر» را نیز شامل می شود. نکته مهم این توافقنامه این است که بر خلاف توافق سال ۱۳۸۱، «آی ال او» پذیرفت که شوراهای اسلامی، با تغییراتی در قوانین و آئین نامه ها، شرایط مطروحه در مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ «آی ال او» را برآورده می کند. به این مفهوم که از این پس از نظر «آی ال او»، شوراهای اسلامی و «خانه کار» می توانند در مرکز ایجاد سندیکاهای کارگری قرار گیرند. به این ترتیب دولت ایران مهمترین شرط مورد نظر «آی ال او» را اکنون تأمین کرده و «آی ال او» در موضع سال پیش خود که شورا های اسلامی و خانه کارگر را در حاشیه قرار داده بود؛ تجدید نظر کرده است. به سخن دیگر «آی ال او» که قرار بود با توافق اصلاح طلبان (حزب مشارکت اسلامی) «سندیکای مستقل» در ایران تاسیس کند؛ پس از کنار گذاشتن «اصلاح طلبان» در انتخابات اخیر مجلس هفتم؛ وارد معامله و توافق با جناح راست دولت شده است.

بدنبال این توافق، تعدادی از فعالان کارگری با محور خواست آزادی ایجاد تشکل های کارگری، دست به کار اعتراضی به این نشست، بوسیله جمع آوری امضا از کارگران شدند. در پروسه تهیه متن نامه اعتراضی و چگونگی جمع آوری امضا بود که ایده ایجاد کمیته ای جهت تعیین بخشی به این حرکت و گسترش دامنه آن مطرح شد. در راستای تحقق این امر مجمع عمومی مؤسس کمیته در ۸۳/۹/۱۹ با شرکت ۲۸ نفر از فعالین کارگری شهرهای مختلف برگزار گردید. در این مجمع متن نامه اعتراضی و تشکیل کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری به اتفاق اکثریت مطلق آرا به تصویب رسید. سپس ۸۳/۱۱/۹ مجمع عمومی دوم، جهت سروسامان دادن به کار کمیته با شرکت ۳۸ نفر برگزار شد. در این مجمع ۷ نفر به عنوان نماینده های کمیته تا مجمع بعدی انتخاب شدند (مصاحبه سایت شورا با پنج تن از نماینده های منتخب کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری در ایران). تا کنون فعالان این کمیته بیش از ۴۰۰۰ امضا در حمایت از اهداف کمیته جمع آوری کرده اند.

برخلاف برخی از گرایش های فرقه گرا، که این حرکت را مورد انتقاد قرار داده اند؛ کارگران پیشتاز انقلابی این حرکت را مورد حمایت مشروط قرار می دهند. مشروط به صراحت بخشیدن به مطالبات مطروحه و شناخت و افشای ماهیت سازمان بین المللی کار (و نهادهای دولت سرمایه داری).

بدیهی است که محکوم کردن این حرکت به دلایل واهی روش درستی نیست، حتی چنانچه مطالبات این کمیته رفرمیستی و مخاطبان آن اشتباه انتخاب شده باشند. مسئله محوری جنبش کارگری امروز (که تحولات نوینی در شرف وقوع است)، ایجاد اتحاد و یک پارچگی میان کارگران است. اتحادی بر محور یک سلسله فعالیت های مشخص عملی؛ متکی بر یک برنامه عمل کارگری. امروز کارگران ایران بیش

از پیش به اتحاد و عمل مشترک نیازمندند. هرگونه افتراق و چند دستگی، جبهه سرمایه داری را تقویت کرده و کل کارگران را تضعیف خواهد کرد. امروز کارگران پیشرو باید درک کنند و بپذیرند که تعدد آرا و اختلافات سیاسی امری است واقعی در درون جنبش کارگری. همه یک رنگ نمی توانند باشند. نظریات مختلف از جمله نظریات سوسیالیستی؛ آنارکوسندیکالیستی؛ سندیکالیستی، آنارشستی و رفرمیستی در درون جنبش کارگری وجود دارند. بدیهی است که با شکل گیری تشکلات مستقل کارگری، استقلال این تشکلات از دولت و تمام احزاب سیاسی، اختلافاتی را بوجود می آورد. واضح است که بر سر سمت گیری به اتحادیه های کارگری و نقش سازمان بین المللی کار اختلافاتی بروز می کند. در مورد استراتژی نهایی جنبش کارگری تناقضاتی میان کارگران بروز خواهد کرد و جبهه گیری های شکل خواهد گرفت. اما تمام اینها می تواند در درون یک اتحاد عمل کارگری به بحث و تبادل نظر گذاشته شود و در ضمن مبارزات ضد سرمایه داری در راستای حفظ منافع جمیع کارگران متحدانه صورت پذیرد. انشعابات و افتراقات تنها زمانی موجه هستند که عده ای از خط طبقاتی عبور کرده و در کنار طبقه و دولت سرمایه داری قرار گیرند. موقعیت کنونی در میان کارگران اینگونه است که مرزبندی با نهادهای دولتی (خانه کارگر و شوراهای و انجمن های اسلامی) تا حدود زیادی صورت گرفته است. انحرافات و کجروی ها و تناقضات وجود خواهد داشت. این امر طبیعی است زیرا کل طبقه کارگر برای نخستین بار پس از یک چهارم قرن از زیر آوار اختناق و سرکوب سر بیرون می آورد. اختناق و ارباب تاثیرات خود را نه تنها به شکل فیزیکی بلکه همچنان به صورت سیاسی و تشکیلاتی در اذهان کارگران می گذارد. نباید فراموش شود که ایدئولوژی غالب در جامعه سرمایه داری (به ویژه نظیر ایران) ایدئولوژی هیتلر است و تمام انحرافات جامعه سرمایه داری در درون طبقه کارگر نیز راه می یابد. اما در عین حال، گسست از انحرافات در وضعیت گشایش ها سیاسی می تواند به سرعت انجام گیرد. بنابراین نمی توان پیش از آغاز مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک و کار عملی سیاسی، افتراق های کاذب را دامن زد.



زیرا؛ هنر کارگران پیشرو این نیست که از روز نخست، بدون روشن بودن جبهه های نظری، افتراق را دامن بزنند. هنر آنها یافتن راه حل هایی برای اتحاد و همبستگی کارگری باید باشد. از طریق ایجاد یک اتحاد عمل سراسری می توان هم کار عملی مشترک را تقویت کرد و هم به بحث های و اختلافات سیاسی پرداخت. اما لازمه تشکیل یک اتحاد عمل وجود دمکراسی کارگری و به رسمیت شناختن حق گرایش و تحمل عقاید مخالف است. کارگران پیشرو باید با احترام شمردن نظریات مخالف و متفاوت به تدارک این اتحاد کمک رسانند. ساده ترین کار اتهام زنی و دامن زدن به افتراق است. آسان ترین کار اینست که گفته شود "فلانی طرفدار دولت است و حمایت کارگری ندارد و ما مخالف دولتیم و کارگران با ما هستند". این روش از کار تنها به افتراق دامن زده و آب به آسیاب دشمن طبقاتی می ریزد.

اشکالی ندارد به شرطی که مطالبات کارگری برای تحقق درازمدت کارگران در آن درج شده باشد. طرح سوال از دولت سرمایه داری ایرادی ندارد به شرطی که در راستای افشای آن باشد و نه مماشات با آن. در این موارد ملاحظاتی را می توان اشاره کرد.

کارگران سوسیالیست انقلابی ضمن حمایت مشروط از واکنش درست بخشی از کارگران به سازمان بین المللی کار، در راستای ایجاد تشکل مستقل کارگری، موارد زیر را با آنها به بحث می گذارند.

ماهیت سازمان بین المللی کار

برای کسانی که آشنایی به ماهیت ILO نداشته باشند، امکان دارد از لحن این طومار اخیر چنان بر داشت کنند که گویا ILO در مقام «ناجی» کارگران ایران و یا مقام «قاضی» بی طرف میان رژیم سرمایه داری و طبقه کارگر ایران قرار گرفته است؛ که ضروری است از آن برای اعمال فشار بر رژیم در راستای حمایت از کارگران استفاده کرد. بدیهی است که مبتکرین (و نخستین امضاء کنندگان) این نامه یا شناخت کافی از این سازمان بین المللی نداشته، و یا اهمیت افشای آن در وضعیت کنونی را احساس نمی کنند.

برای اطلاع کارگران باید ذکر شود که سازمان بین المللی کار، سازمانی است که اصولاً به منظور ایجاد قطبی در مقابل انقلابهای کارگری در اوائل قرن بیستم شکل گرفت. بحران عمیق سرمایه داری جهانی در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ منجر به جنگ جهانی اول شده و به دنبال آن حرکتهای کارگری در راستای تشکیل شوراهای کارگری در روسیه، آلمان، اطریش و مجارستان به وقوع پیوست. امپریالیزم جهانی به ابتکار رئیس جمهور وقت آمریکا «ویلسون»، برنامه ی چهارده ماده ای را به عنوان طرح صلح در قرارداد «ورسای» ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ ارائه داد. در رأس این برنامه ایجاد نهادی به نام «اتحادیه ملل» بود که بنیان «سازمان بین المللی کار» را بنا نهاد.

سازمان بین المللی کار از ابتدا برای تحمیل کارگران در سطح جهان و جلوگیری از تشکیل شوراهای کارگری و تشکل های مستقل کارگری، توسط امپریالیزم پی ریزی شده بود. در مرکز قوانین آن «مشارکت» دولت و کارگران است که نماینده کارگران را به مثابه «اسیر» در این معادله (نماینده دولت، کافرما و نماینده کارگران) جای می دهد- ارمغانی از سوی سازمان بین المللی کار که در «قانون کار» جمهوری اسلامی نقداً گنجانده شده است! این قانون و سایر قوانین محدود آن، ماهیت غیر دمکراتیک و رفرمیستی این سازمان بین المللی را نشان می دهد.

سفر مهر ۱۳۸۱ و مهر ۱۳۸۳ ILO به ایران را نیز نمی بایست به عنوان یک عمل خیرخواهانه در جهت حمایت از کارگران ایران تلقی کرد. این سفر (و همچنین تغییرات در قانون کار و توصیه های ILO) را می باید در محتوای تحولات اخیر در سطح بین المللی، و در پیوند با تحولات درونی اقتصادی ایران و به ویژه سیاست اصلاح طلبان جستجو کرد.

احیای نظام سرمایه داری مدرن در ایران

سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط نظام سرمایه داری «شاهنشاهی» در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افروزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های «معتدل»، «اصلاح طلب» در درون دولت، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آنچه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن همواره به تعویق می انداخت، نا هم آهنگی جناح ها و اختلافات درونی آنها بود. امروز با جهت گیری دولت سرمایه داری (در کل) به سوی امپریالیزم (با وجود

منقدان «کمیت پیگیری» اشاره می کنند از آنجایی که مخاطبین این کمیته «سازمان بین المللی کار» و «وزارت کار» است؛ این نشانه توهم آنها نسبت به این نهادها است. این روش یعنی دست گذاری دراز کردن بسوی رژیم! در پاسخ باید ذکر شود که در حوزه فعالیت های سیاسی کارگری، هیچ استدلالی فرقه گرایانه تر از این نمی تواند طرح شود. مبارزه استراتژیک کارگری برای پیشبرد اهداف خود نیاز به تاکتیک های دارد که ناشی از سطح آگاهی کنونی و وضعیت اجتماعی کارگران است. اگر در وضعیت کنونی توده های وسیع کارگری نسبت به اقدامات سازمان بین المللی کار و وزارت کار دچار توهم هستند، راه حل زدودن توهم آنها این نیست که شعارهای آلتوماتیستی (مانند لغو کار مزدی و یا سوسیالیزم) در مقابل آنها قرار داده شود. راه حل اینست که با طرح مطالباتی که از آگاهی کنونی کارگران آغاز می شود؛ آنها را در مبارزه روزمره شان رهنمود داد؛ تا نهایتاً کارگران به ماهیت نهادهای دولتی و امپریالیستی پی برده و خود را برای ایجاد تشکل مستقل خود آماده کنند. طرح شعارهایی مانند لغو کار مزدی؛ گرچه شعار درستی است؛ و در برنامه جنبش کارگری باید قرار گیرد؛ اما نمی تواند در هر لحظه و در هر موقعیت در مقابل مطالبات مشخص روزمره کارگران قرار داده شود. اینگونه برخوردها نشانگر «رادیکالیسم» نیست بلکه نمایانگر فرقه گرایی ناپ است. این روش از کار نه تنها کارگران را به جهت درست سوق نمی دهد؛ که آنها را به طرف دولت سرمایه داری هل خواهد داد. زیرا آنها شعارهایی غیر قابل لمس بوده و درک آن برای طیف وسیعی از کارگران به آسانی رخ نمی دهد. گرایش های سوسیالیست انقلابی نمی توانند شعارهای خود را بر طبقه تحمیل کنند؛ درست برعکس باید حلقه های رابط بین آگاهی فعلی و هدف نهایی را با درایت و پختگی پیدا کنند. در غیر اینصورت خود از جنبش کارگری منزوی شده و به گوشه ای پرتاب خواهند شد. عدم حضور فعالان سوسیالیست انقلابی در میان کارگران نیز به مفهوم واگذاری زمین بازی به همان گرایش هایی رفرمیست است. شعارها و مطالبات کارگری اتفاقاً باید خطاب به نهادهایی باشد که نسبت به آنها توهم در میان کارگران وجود دارد. برای نمونه اگر کارگران تصور می کنند که وزارت کار همراه با سازمان بین المللی کار قصد ایجاد یک تشکیلات کارگری برای آنها را دارند؛ با طرح مطالباتی نظیر حق اعتصاب و کنترل کارگری بر تولید و توزیع در کارخانه ها، ماهیت این نهادهای سرمایه داری در انتظار کارگران بسیار سریع افشا خواهد شد. زیرا تحقق این مطالبات چارچوب نظام سرمایه داری و وابستگان امپریالیستی آنان را مورد سوال قرار داده و اجرای آنها برای سرمایه داری به مثابه نابودی آنها تلقی می گردد. بدین ترتیب توهم زدایی در میان کارگران می تواند سریعاً صورت پذیرد. کارگران به قدرت خود بیشتر پی برده و اعتماد به نفس پیدا خواهند کرد. سپس آمادگی پذیرش شعارهای رادیکال تر میان آنها بیشتر می شود.

کارگران سوسیالیست انقلابی همواره با فرقه گرایی مرزبندی داشته و در کنار کارگران قرار دارند؛ حتی اگر جهت گیری آنها کاملاً انقلابی و در راستای منافع درازمدت آنها نباشد. به اعتقاد کارگران سوسیالیست انقلابی تنها از طریق دخالتگری و همراهی با کارگران است که مبارزه سیاسی با مشی انحرافی می تواند صورت گیرد. قد علم کردن در مقابل یک واکنش کارگری (با هر تعدادی و با هر اعتقادی) زیر لوای مبارزه برای «لغو کار مزدی» و «مبارزه ضد سرمایه داری» یک چپ روی کودکانه و ناشیانه است.

در مورد فعالان «کمیت پیگیری» باید ذکر شود که نامه نگاری و طرح مطالبات برای بهبود وضعیت کارگران از هر نهادی بلا ایراد است؛ به شرطی که ماهیت این نهادهای دولتی (وزارت کار) و امپریالیستی (سازمان بین المللی کار)؛ حداقل در ذهن خود آنها روشن باشد. نامه سرگشاده ایرادی ندارد به شرطی که برای کارگران ماهیت واقعی این نهادها توضیح داده شود. جمع آوری طومار ایرادی ندارد به شرطی که چشم انداز عملی آن روشن باشد. نامه نگاری

اختلاف نظرات در مورد دسترسی به سلاح اتمی توسط دولت ایران) این سد اساسی از سر راه کنار رفته است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سالهای پیش آغاز شده، و در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. دور دوم مذاکرات رژیم، به نمایندگی محمد حسین عادل (معاون اقتصادی وزارت امور خارجه) و «کریس پترن» کمیسر امور خارجه اتحادیه اروپایی، در خصوص موافقت نامه های تجارت و همکاری اقتصادی در ۱۶ بهمن ۱۳۸۱ در بروکسل انجام شد. در پی این تحولات؛ محمد خزاعی، رئیس کل «سازمان سرمایه گذاری و کمک های اقتصادی»، اعلام کرد که ایران در ماههای پیش ۵۴ طرح درخواست سرمایه گذاری با حجم ۴/۵ میلیارد دلار در یافت کرده که این رقم از قراردادهای ۱۰ سال گذشته بیشتر بوده است.^۱ بنابراین اهداف سرمایه داری جهانی در راستای ایجاد زمینه ضروری برای سرمایه گذاری و استثمار مضاعف کارگران ایران در شرف تحقق است.

در نتیجه همانطور که مشاهده می شود نیروی کار متشکل در کارگاههای کوچک، به چند برابر نیروی کار شاغل در کارگاههای بزرگ می رسد. بدیهی است که «آزاد سازی» نیروی کار بایستی از کارگاههای کوچک سازمان یابد. حذف کارگاههای کمتر از ۵ نفر از شمول قانون کار در دوره پنجم مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۵) و در پی آن طرح اخیر شورای عالی کار مبنی بر حذف کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، بخشی از سیاست آزاد سازی نیروی کار است.

بدیهی است که با انتقال بیشتر سرمایه های خارجی و به گردش در آمدن چرخ های صنایع، به شکل طبیعی بسیاری از کارگاههای سنتی و کوچک رو به نابودی خواهند رفت. برای نمونه زمانی که کارخانه های کفش سازی از دیاد یابد، کفاشی ها و پینه دوزی های کوچک رو به کاهش خواهند رفت؛ این روند در مورد ناتوایی ها و قالی بافی ها و غیره نیز صادق است.

سیاست خارج کردن کارگاههای زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار از یک سو، و تغییر قانون کار در راستای تسهیلاتی برای کارخانه های بزرگ از سوی دیگر، این روند را تسریع خواهد کرد. با تأسیس کارخانه های نوین نه کارگاهها کوچک قادر به رقابت با آنها خواهند بود و نه کارگران متمایل به کار در آنها. زیرا کارگران کارگاههای کوچک، نه دستمزد بالایی نصیبشان می شود و نه از حقوق «قانونی» برخوردار خواهند بود. در مقابل، اشتغال در کارخانه های بزرگ، وضعیت کارگران را در قیاس با کارگاههای کوچک بهبود خواهد بخشید. از اینرو، اتفاقی نیست که هردو جناح دولت سرمایه داری با این سیاست توافق داشته و سازمان بین المللی کار نیز هیچگونه مخالفتی به آن نکرده است. البته در کوتاه مدت این سیاست فشار مضاعفی بر کارگران کارگاههای کوچک وارد کرده و انشقاق در درون کارگران را تشدید خواهد کرد. همچنین به بهتر کردن وضعیت صاحبان کارگاهها (سرمایه داران کوچک) کمک رسانده و بیکاری را در جامعه کارگری افزایش خواهد داد.



اما؛ برای احیای نظام سرمایه داری مدرن در ایران تنها «سرمایه» کافی نیست، بلکه نیاز به «نیروی کار آزاد» نیز هست.

«قانون کار» مرتبط با نظام سرمایه داری

تغییرات اخیر در «قانون کار» و حذف کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، نیز در پیوند تنگاتنگ با سیاستهای سرمایه داری جهانی (سازمان بین المللی کار) و دولت سرمایه داری ایران است. بدیهی است که برای راه اندازی «صنایع»^۲ مورد نیاز امپریالیزم، به «نیروی کار» کافی احتیاج است. و تنها منبع عظیم نیروی کار عمدتاً در کارگاههای کوچک نهفته است.

طبق آمار رسمی، شاغلین در کارخانه های بیش از ۱۰ نفر به مراتب نازل تر از کارگاههای (زیر ۱۰ نفر) است. بر مبنی سرشماری ۱۳۷۵ تعداد کارگاههای بزرگ به ۸۴۶ هزار نفر رسیده است... (و) شمار واحدهای صنعتی ۱۳۳۷۱ واحد است.^۳ در صورتی که شاغلان، تنها در بخش صنعت و معدن روستایی در سال ۱۳۷۵ به ۱/۵ میلیون نفر افزایش یافته است.^۴ همچنین در حدود ۱ میلیون نفر در کارگاه های کوچک روستایی به کار اشتغال دارند. (۹۲ درصد آنها کارگاههای خانگی هستند). اضافه بر اینها، در شهرها نیز در صنایع کوچک (ناتوایی، کفاشی و نجاری و غیره) تعداد کارگران به ۱ میلیون ۲۵۸ هزار نفر می رسد.^۵

مطالبات کارگران برای کسب اعتماد

چنانچه این ارزیابی صحیح باشد، محققاً «درخواست» از ILO در حمایت از کارگران، یک اقدام تبلیغاتی بیش نمی تواند باشد. زیرا ILO نه تنها یک عنصر بی طرف در این روند نیست، بلکه خود از سیاست گذاران و مجریان زمینه ریزی و بازسازی سرمایه داری مدرن در ایران است. تغییرات در قانون کار از جمله حذف کارگاههای زیر ۱۰ نفر از قانون کار، می تواند مورد تایید ILO نیز باشد.

بدیهی است که اعمال فشار بر ILO به مثابه یک نهاد وابسته به منافع سرمایه داری جهانی، به خودی خود ایرادی ندارد و بخشی از مبارزات کارگران می تواند باشد. اما، اعمال فشار بایستی متکی بر مطالبات محوری و مبارزات کارگری در سطح پایه های جامعه باشد. کارگران پیشتاز انقلابی باید از شناخت واقعی از ماهیت ILO حرکت کرده و مطالباتی که کارگران را در جهت کسب اعتماد به نفس سوق می دهد، طرح کنند.

برای نمونه، «حق اعتصاب» یکی از آن مطالبات محوری است.^۶ درک دولت سرمایه داری ایران (که مورد تایید ILO نیز است)، اینست که اعتصاب در «قانون کار» می تواند گنجانده شود به شرطی

۱- روزنامه اقتصادی آسیا، ۱۶ بهمن ۱۳۸۱

۲- صنایع ایران شامل: مونتاژ خودرو و تولید قطعات آن؛ صنایع نساجی؛ صنایع ماشین سازی و فلزی؛ صنایع غذایی؛ صنایع چوب و کاغذ و سایر مواد مصرفی است.

۳- ۲۰ سال صنعت، انتشارات وزارت صنایع

۴- بررسی تحولات اشتغال روستایی و راه گسترش آن- علی خزاعی- اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۳۲-۱۳۱ ص ۱۸۲.

۵- ۲۰ سال صنعت، انتشارات وزارت صنایع

۶- مطالباتی دیگری نظیر تضمین انتخابات آزاد برای ایجاد تشکلات مستقل کارگری، تحت نظارت تشکلات مستقل کارگری جهانی و دسترسی آزاد به رسانه های عمومی برای منتخبین کارگران و غیره، نیز می تواند طرح شوند. در این ارتباط، بحث در مورد انجمن های صنفی از اهمیت بسیاری برخوردار است که در مقالات بعدی به آن پرداخته می شود.

که: «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه ای از جانب آن متوجه نظام و اقتصاد کشور نشود»^۷؛ و یا «اعتصابات باید از گرایشات سیاسی به دور باشد»^۸.

به سخن دیگر، مدافعان سرمایه داری در درون جنبش کارگری، مسئله اعتصاب کارگری را بشرطی می پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. بدیهی است که کارگران نمی توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه زنند؟ بر خلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه داری. اگر قرار باشد اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه داری و با اجازه کسانی که در حال استثمار کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن «اعتصاب» نمی شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه داران به آن تن نمی دهند.

در عین حال، کمیته های اعتصاب می توانند نطفه های اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه داران را تشکیل دهد. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می تواند مسئله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه داری) را طرح کند. اعتصاب می تواند تناسب قوای در سطح سراسری را به نفع کارگران تغییر دهد. اعتصاب می تواند مسئله قدرت کارگری را در دستور روز قرار دهد.

بنابراین روشن است که یکی از مطالبات محوری کارگران در راستای تدوین قانون کار نوین؛ و ایجاد تشکل های مستقل کارگری، «حق اعتصاب» است. فعالان در تبلیغات خود از این مطالبه محوری می بایستی مصرا نه حمایت کنند. واضح است که چنین درخواستی نمی تواند به زعم اصلاح طلبان و ILO خوشایند باشد. زیرا تحقق «حق اعتصاب» تا سرحد مختل کردن اقتصاد سرمایه داری، می تواند پایه های اقتصادی دولت سرمایه داری را لرزاند و منافع سرمایه داری جهانی که در شرف سرمایه گذاری در ایران هستند؛ را به مخاطره اندازد.

مطالبه محوری دیگر؛ اعمال کنترل کارگری است. در جامعه سرمایه داری، از آنجایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آنست، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم اینکه چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چقدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد..... تمام بر عهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آنها باشد، هیچگاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در «مدیریت» طرح های «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آنها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از

^۷ - جعفر کامبوزیا، اعتصاب حق کارگران است، کار و کارگر، ۱۲ دی ۱۳۸۰

^۸ - حسن صادقی؛ اعتصاب، حق انکار ناپذیر کارگران است، کار و کارگر، ۱۱ دی ۱۳۸۰

اینروست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع دولت را به مخاطره می اندازد. تجربه اعتراض های کارگران کفش شادان پور و پوشاک جامکو و واکنش نیروهای انتظامی که منجر به خونریزی شد، و تجربه اول ماه مه سال ۱۳۸۳ و دستگیری فعالان کارگری در سقز و اعتصاب اخیر در سنندج؛ نشان دهنده انزجار دولت سرمایه داری از حرکت های مستقل کارگری است.

کارگران پیشتاز انقلابی در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع در باره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانکها داخلی و خارجی؛ میزان دستمزدها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقاء کارگران و غیره هستند. سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند. اما چنین نمی کنند. از اینرو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای بر آید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و بدست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام ترویرهای سرمایه داران مبنی بر ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را بر ملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و همچنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می تواند باشد.

در دوره پیش شعار «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیشرو طرح شده است. برای نمونه دو سال پیش کارگران کارخانه کشمیر مطالبه بدست گرفتن امور کارخانه خود را مطرح کردند. مطالباتی نظیر «واگذاری کارخانه ها به کارگران با وام بانکی» و یا «خود کارگران می توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند» بارها در دوره اخیر ارائه داده شده است. همچنین در اعتراضات کارخانه نساجی بهشهر، شعار بدست گرفتن تولید و توزیع کارخانه بدست خود کارگران؛ در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانه کارگر»؛ مطرح شد. اعتصاب اخیر در کارخانه نساجی سنندج نیز نطفه های این مطالبه را طرح کرد.

کارگران آگاه و پیشتاز برای پیشبرد منافع کارگران باید خود را حداقل با مطالبات بالا مجهز کنند. در این مورد تردیدی نباید داشت که ایجاد تشکل مستقل کارگری (حتی با توافق وزارت کار و سازمان بین المللی کار) بدون اعمال کنترل کارگری و داشتن حق اعتصاب کارگری توسط کارگران؛ یک تشکل مستقل راستین نخواهد بود. این نوع تشکل ها به سرعت منحل شده و توسط عوامل دولت سرمایه داری قبضه می گردد. در نتیجه مبارزه برای تشکل مستقل کارگری با مبارزه برای داشتن حق اعتصاب و کنترل بر تولید و توزیع در کارخانه ها پیوند خورده است. هر شعار و مطالبه ای بدون ذکر این اصول پایه ای راه را برای مماشات با دولت سرمایه داری باز می گذارد.

مهدی ریاضی (فعال کمیته اقدام کارگری)

mehdi_riazi@hotmail.com

علیرضا بیانی (کارگر جوشکار و فعال کمیته اقدام کارگری)

ali_reza_bayani@yahoo.com

اول فروردین ۱۳۸۴

باز تکثیر از: «کمیته اقدام کارگری» (ایران)

pishroo@fastmail.fm

<http://iwsn.topcities.com/eghdam.htm>

داشته که در درون جنبش کارگری رخنه کرده اند. طبقه کارگر در مجموع به علت موقعیت اجتماعی اش، همواره خواهان وحدت طلبی و رعایت حقوق دموکراتیک سایرین است. گرایش های کارگری که امروز به جای تبلیغ اتحاد عمل کارگری بر محور مطالبات کارگری؛ تخم نفاق و افتراق می کارند؛ نا خواسته آب به آسیاب دشمن طبقاتی می ریزند.

معیار اتحاد کارگران نه باید متکی بر عقاید و نظریات کارگران باشد و نه تعلقات سیاسی و تشکیلاتی آنها. ملاک اتحاد باید اشتراک عمل بر محور مطالبات مشترک کارگری باشد. برای تحقق یک اتحاد عمل کارگری ما نیاز به یک برنامه اقدام کارگری داشته که مطالبات مشترک کارگری در آن جای داشته باشد. توافق بر محور عمل مشخص همراه با تحمل و احترام متقابل به نظرگاه ها و تعلقات تشکیلاتی سایرین تنها روش دموکراتیک و درستی است که می توان اتحاد عمل کارگری را شکل داد.

از اینرو، پیشنهاد ما به کارگران پیشنهاد؛ تشکیل یک اتحاد عمل درازمدت است. اتحاد عملی که بر محور یک برنامه اقدام کارگری (برای پیشبرد مبارزات کارگری علیه سرمایه داری) استوار است. طرح اولیه این برنامه اقدام کارگری ارانه داده شده است. کارگران پیشنهاد انقلابی با حفظ هر عقیده و فعالیتی که خود درست تشخیص می دهند، می توانند بر محور یک سلسله اقدامات کارگری در این اتحاد با سایر کارگران شرکت کنند. این اتحاد یک حزب نیست؛ و مستقل از تمام احزاب و گروهها توسط خود کارگران پیشنهاد شکل می گیرد. این اتحاد برای تدارک اقدامات کارگری است و نه ایجاد تشکلات کارگری (اما زمینه ساز آنست). گرایش های مختلف کارگری که برای حفظ منافع کارگران بر محور مطالبات مشخصی توافق داشته باشند می توانند در این اتحاد عمل فعال باشند. هر گرایش کارگری ضمن شرکت در اتحاد عمل سراسری کارگری می تواند اهداف سیاسی و تشکیلاتی خود را همراه با متحدانش پیش برد.

این اتحاد با رعایت اصل دموکراسی کارگری و حق گرایش برای تمام نظریات موجود شکل می گیرد. به سخن دیگر هیچ فرد و گرایشی به علت داشتن اعتقاد؛ نظر و برنامه و تشکیلات حذف نمی گردد. تصمیمات پیشبرد فعالیت های نظری و عملی به شکل جمعی و شورایی و در صورت لزوم انتخاب یک شورای هماهنگی صورت می پذیرد.

اول ماه مه می تواند آغازگر تشکیل این اتحاد عمل کارگری باشد.

پیش به سوی تشکیل پر شکوه اول ماه مه!

پیش به سوی اتحاد عمل سراسری کارگری!

پیش به سوی مبارزات واحد ضد سرمایه داری!

پیش به سوی ایجاد تشکل مستقل کارگری در مقابل نهادهای دولتی و ای ال او!

پیش به سوی ایجاد حزب پیشنهاد کارگری!

سودابه فراهانی (فعال جنبش کارگری و کمیته اقدام کارگری)
soodabe_farahani@yahoo.com
 علیرضا بیانی (کارگر جوشکار و فعال کمیته اقدام کارگری)
ali_reza_bayani@yahoo.com
 مهدی ریاضی (فعال کمیته اقدام کارگری)
mehdi_riazi@hotmail.com

باز تکثیر از: «کمیته اقدام کارگری» (ایران)

pishroo@fastmail.fm

۲۰ فروردین ۱۳۸۴

کمیته اقدام کارگری



فراخوان شماره ۵

اول ماه مه و ضرورت ایجاد اتحاد عمل کارگری

کارگران پیشنهاد و مبارز!

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۴) فرا می رسد!

در سال پیش دستاوردهایی مهمی داشته ایم. عقب انداختن دادگاههای فعالان کارگری در سقز؛ موفقیت اعتصاب همقطاران کارگران در کارخانه نساجی سنندج، اعتراضات اخیر بخشی از کارگران به توافقات سازمان بین المللی کار با دولت سرمایه داری و نهادهای وابسته به آن؛ همه نشانگر روند تغییر تناسب قوا به نفع کارگران است. به سخن دیگر دولت سرمایه داری و صاحبان سرمایه، در راستای همسویی با نظام سرمایه داری بین المللی و نجات خود از بحران عمیق اقتصادی؛ و استقامت و پیگیری کارگران در دفاع از خواستههایشان، مجبور به عقب نشینی موقت در مقابل اقدامات کارگران و همقطاران بین المللی کارگران در سطح جهان شده است.

اما این به مفهوم شکست و عقب نشینی دائمی آنها نمی باشد. ابزار سرکوب و ارعاب صاحبان سرمایه علیه صاحبان نیروی کار پابرجا است. به احتمال قوی، پس از مکت کوتاهی، آنها به تدارک تهاجمی دیگر بر فعالان کارگری اقدام خواهند کرد تا درس عبرتی به تمام کارگران بدهند. صاحبان سرمایه در حین عقب نشینی در تدارک استحکام موقعیت خود هستند. عدم پذیرش حد اقل حقوق کارگران و تصمیم وزارت کار و دولت بر تحمیل حداقل ۱۲۲ هزار تومان که ۸۰ هزار تومان کمتر از مطالبه کارگران است، نمونه آغاز این تهاجمات است.

برای خنثی سازی اقدامات ضد کارگری آتی بایستی از هم اکنون اقدامات کارگری صورت گیرد. نمی توان اعتراضات را به شکل لحظه ای پس از آغاز تهاجمات ضد کارگری سازمان داد. تردیدی نیست که اقدامات کارگری می تواند تهاجمات صاحبان سرمایه را مانند دوره پیش به عقب براند. از این طریق اعتماد به نفس کارگران برای فعالیت های آتی و کسب حقوق به حق خود، تقویت می گردد. در محور این اقدامات برگزاری یکپارچه و اتحاد کارگران در اول ماه مه سال جاری است.

اقدامات کارگری مانند یک سکه، دو رو دارد. یکی؛ حمایت های بین المللی کارگران جهان از کارگران ایران و اعمال فشار بین المللی بر دولت سرمایه داری است. این اقدامات را همقطاران کارگران در سطح بین المللی همانند پیش ادامه خواهند داد. اما روی دیگر آن؛ مرتبط به خود کارگران در ایران است. کارگران پیشنهاد برای دفاع از دستاوردهای تا کنونی و تقویت موقعیت شان، می باید خود را متحدانه متشکل کنند. امروز پیش از هر زمان کارگران پیشنهاد و جوان باید سکان سیاسی فعالیت های ضد سرمایه داری را خود بدست بگیرند.

اما وقایع ماه پیش نشان داده است که افتراق و پراکندگی ناشی از فرقه گرایی و انحصارگرایی در درون بخش هایی از کارگران کماکان به قوت خود باقی است. فرقه گرایی و حذف گرایی مخالفان سیاسی و انحصارگرایی همه ریشه در ایدئولوژی هیت حاکم و نظام سرمایه داری

مشاهدات عام درباره ی جبهه واحد

۱- وظیفه ی حزب کمونیست رهبری انقلاب پرولتری است. حزب کمونیست برای این که بتواند پرولتاریا را جهت کسب بلاواسطه ی قدرت فراخوانده، در این امر توفیق یابد، می باید به اکثریت قریب به اتفاق طبقه کارگر اتکاء کند.

تا زمانی که حزب، این اکثریت را بدست نیاورده، باید جهت کسب آن مبارزه کند.

حزب فقط از طریق حفظ استقلال مطلق سازمان خود و با برنامه ای روشن و انضباط اکید داخلی، قادر به انجام این مهم خواهد بود. به این دلیل است که حزب مجبور بود هم از نظر ایدئولوژیک و هم از نظر تشکیلاتی از رفرمیست ها و سانتریست ها، که در راه انقلاب پرولتری نمی کوشید، و نه گنجایش و نه خواست آماده کردن توده ها را برای انقلاب دارند، و یا کل کردارشان به این کار صدمه می زنند، ببرد.

هر عضوی از حزب کمونیست که به خاطر انشعاب از سانتریست ها تحت عنوان "اتحاد نیروها" یا "اتحاد جبهه" افسوس می خورد، بدین تربیب نشان می دهد که الفبای کمونیسم را نمی داند و وجود خودش هم در حزب کمونیست امری است اتفاقی.

۲- بعد از آن که حزب کمونیست از استقلال کامل و از همگونی ایدئولوژیک در صفوفش اطمینان حاصل کرد، جهت نفوذ بر اکثریت طبقه کارگر مبارزه می کند. بنابر شرایط عینی و اقتضای تاکتیک های اتخاذ شده، این مبارزه می تواند تندتر یا کندتر پیش رود.

ولی کاملاً بدهی است که زندگی طبقاتی پرولتاریا در خلال این دوره ی تدارک برای انقلاب، موقوف نخواهد شد. برخورد با صاحبان صنایع، با بورژوازی و با قدرت دولتی بنابر ابتکار عمل یکی از دو جناح [پرولتاریا یا بورژوازی] مسیر مقتضی خود را طی می کند.

تا آنجائی که در این برخوردها، منافع حیاتی کل طبقه کارگر، یا اکثریت آن، و یا این یا آن بخش آن مطرح باشد، توده های کارگر نیاز به اتحاد در عمل، اتحاد برای مقاومت علیه حملات سرمایه داری و یا اتحاد به منظور تهاجم علیه آن را، احساس می کنند. هر حزبی که مکانیک وار خود را در مقابل این نیاز طبقه کارگر به اتحاد در عمل قرار دهد، بی شبهه در نظر کارگران مقصر قلمداد خواهد شد.

در نتیجه، مسأله جبهه واحد به هیچ وجه چه در اصل و چه در محتوی، مسأله روابط متقابل بین فراکسیون پارلمانی کمونیست و فراکسیون سوسیالیست ها، و یا بین کمیته های مرکزی دو حزب و یا بین Lhumanite و Lepopulaire، نیست. مسأله جبهه واحد- علیرغم این واقعیت که در این دوران انشعاب بین سازمان های مختلف سیاسی متکی به طبقه کارگر اجتناب ناپذیر است- از نیاز میرم طبقه کارگر به حصول امکان ایجاد جبهه واحد در مبارزه علیه سرمایه داری ناشی می شود.

در نظر آن هائی که این وظیفه را درک نمی کنند، حزب انجمنی است برای تبلیغات و نه سازمانی برای گنش (اکسیون) توده ای.

۳- در مواردی که حزب کمونیست هنوز سازمانی است مرکب از اقلیتی از لحاظ تعداد ناچیز، مسأله کردار آن در جبهه ی مبارزه ی توده ای حائز اهمیت عملی و سازمانی قاطعی نیست. در چنین شرایطی، گنش های توده ای تحت رهبری سازمان های قدیمی که به

خاطر سنت های هم چنان پا بر جای خود نقش قاطع را ایفاء می کنند، باقی می ماند.

هم چنین، مسأله جبهه واحد در کشورهائی که (مثلاً، بلغارستان) حزب کمونیست تنها سازمان رهبری کننده ی توده های زحمتکش است، مطرح نمی شود.

ولی هر کجا که حزب کمونیست نیروی بزرگ سیاسی و سازمان یافته ای به شمار می آید، ولی هنوز از وزنه ی قاطعی برخوردار نیست، هر کجا که حزب از لحاظ سازماندهی مثلاً یک چهارم، یک سوم و یا حتا بخش وسیع تری از پیشگامان سازمان یافته ی پرولتری را در بر می گیرد، به حادثترین وجوه با مسأله جبهه واحد روبروست.

چنان چه حزب یک سوم و یا نصف پیشگام پرولتری را دربر گرفته باشد، پس نصف یا دو سوم باقی مانده توسط رفرمیست ها و سانتریست ها سازمان یافته است. کاملاً واضح است که حتا آن کارگرانی که هنوز از رفرمیست ها و سانتریست ها حمایت می کنند، عمیقاً به حفظ بالاترین سطح زندگی مادی و بیشترین امکان آزادی برای مبارزه علاقه دارند. در نتیجه، ما باید تاکتیک مان را چنان اتخاذ کنیم که از تبدیل حزب کمونیست، حزبی که فردا تمامی سه سوم طبقه کارگر را دربر خواهد گرفت، به یک سد تشکیلاتی- و از این مهم تر، از واقعاً سد بودن آن در برابر جریان فعلی مبارزه ی پرولتاریا جلوگیری کند.

علاوه بر این، حزب باید ابتکار عمل در حصول اتحاد در این مبارزات جاری را در دست گیرد. فقط از این طریق است که حزب به آن دو سوم (طبقه کارگر) که هنوز پیرو رهبری حزب نیستند و به این علت که نمی شناسندش، هنوز به آن اطمینان ندارند نزدیک تر خواهد شد. فقط از این طریق است که حزب می تواند آن ها را به خود جلب کند.



۴- اگر حزب کمونیست قاطعانه و مؤثرانه از سوسیال دمکرات ها نبریده بود، نمی توانست حزب انقلاب پرولتری شود. نمی توانست اولین قدم های جدی را در راه انقلاب بردارد. برای همیشه دریچه اطمینان پارلمانی ای که به دولت بورژوائی چسبیده است، باقی می ماند.

آن کس که این را درک نکند، اولین حرف الفبای کمونیسم را نفهمیده است.

چنان چه حزب کمونیست جویای راه های تشکیلاتی ای نباشد که در هر لحظه ی معین، گنش مشترک و هماهنگ ما بین توده های کارگر کمونیست و غیرکمونیست را (از جمله توده های کارگر سوسیال دمکرات) ممکن سازد، در آن صورت ناتوانی خود را در جلب اکثریت

طبقه کارگر بر مبنای کُنش توده ای- عیان می کند. به انجمن تبلیغات کمونیستی انحطاط پیدا کرده، هرگز به حزبی برای تسخیر قدرت انکشاف نخواهد یافت.

صاحب شمشیر بودن کافی نیست، می باید به این شمشیر برندگی داد، برنده ساختن شمشیر کافی نیست، باید آموخت چگونه با مهارت آن را به کار گرفت.

پس از جدا ساختن کمونیست ها از رفرمیست ها، کافی نیست که کمونیست ها به وسیله ی انضباط تشکیلاتی به هم جوش خورند، لازم است که این تشکیلات بیاموزد چگونه همه ی فعالیت های جمعی پرولتاریا را، در همه ی عرصه های مبارزه ی زنده اش، رهنمون شود.

این دومین حرف الفبای کمونیسم است.

۵- آیا جبهه واحد فقط شامل توده های کارگر می شود و یا رهبران فرصت طلب را هم در بر می گیرد؟

خود طرح این سؤال ناشی از یک سوء تفاهم است.

اگر ما قادر بودیم صرفاً توده های کارگر را به زیر پرچم و یا شعارهای عملی آتی خود متحد کرده، از بالای سر سازمان های رفرمیست، چه حزب و چه سندیکا، بگذریم، البته این بهترین چیز در دنیا می بود. ولی در آن صورت خود مسأله جبهه واحد به کشل کنونی اش مطرح نمی شد.

قضیه در این جاست که برخی از بخش های بسیار مهم طبقه کارگر یا متعلق به سازمان های رفرمیست اند و یا از آن ها حمایت می کنند. تجربه ی کنونی شان هنوز آن قدر کافی نیست که آن ها را قادر به انقطاع از سازمان های رفرمیست و پیوستن به ما کند. ممکن است دقیقاً بعد از درگیری در آن فعالیت های توده انی که در دستور روز قرار دارند باشد که تغییری اساسی در این رابطه به وقوع بپیوندد. دقیقاً این همان چیز است که ما به خاطر آن می کوشیم. ولی در حال حاضر قضایا این گونه نیست. امروزه بخش سازمان یافته ی طبقه کارگر در سه سازمان منقسم است.

یکی از آن ها، کمونیست ها، برای انقلاب اجتماعی می کوشند و دقیقاً به این خاطر همواره از هر جنبش زحمتکشان، هر چقدر هم جزئی و ناقص، علیه استثمارگران و علیه دولت بورژوازی حمایت می کنند.

یک گروه دیگر، رفرمیست ها، در راه سازش با بورژوازی می کوشند. اما به این خاطر که نفوذ خود را بر کارگران از دست ندهند، رفرمیست ها علیرغم خواست های درونی رهبرانشان، مجبورند از حرکت های جزئی و ناقص استثمارشوندگان علیه استثمارگران پشتیبانی کنند.

عاقبت گروه بندی سوم، سانتریست ها، است که دائماً بین دو گروه بندی دیگر در نوسان بوده، از اهمیت مستقلی برخوردار نیستند.

لذا، شرایط کاملاً کُنش مشترک بر سر یک سلسله مسائل میرم، بین کارگران متشکل در این سه سازمان و توده های نامتشکلی که پیرو این سازمان ها هستند، را ممکن می سازد.

همانطور که قبلاً اشاره شد، کمونیست ها نباید با چنین اقداماتی مخالفت کنند: بلکه برعکس می باید ابتکار عمل را برای چنین اقداماتی بدست گیرند، دقیقاً به این خاطر که هر چه توده های وسیع تری به داخل جنبش کشیده شوند، بیشتر اعتماد به نفس شان افزایش خواهد یافت، جنبش توده ای از اعتماد به نفس بیشتری برخوردار

خواهد بود و قاطعانه تر قادر به پیشروی خواهد گشت، هر چه قدر هم که شعارهای اولیه ی مبارزه معتدل بوده باشد. و این بدان معناست که رشد جنبه های توده ای مبارزه گرایش به رادیکالیزه تر کردن آن دارد، و شرایط بسیار مساعدتری برای شعارها، شیوه های مبارزه و بطور کلی نقش رهبری کننده ی حزب کمونیست فراهم می آورد.

رفرمیست ها از پتانسیل انقلابی جنبش توده ای هراس دارند، عرصه ی محبوب آن ها تربیون پارلمانی، دفاتر اتحادیه های کارگری، شوراهای میانجی گری (بین کارگر و کارفرما)، و سرسراهای وزارتخانه هاست.

صرف نظر از سایر ملاحظات، ما برعکس علاقه داریم که رفرمیست ها را از پناهگاه های شان بیرون کشیده، آن ها را شانه به شانه ی خود در انتظار توده های در حال مبارزه جای دهیم. اگر تاکتیک مان صحیح باشد ما از این کار فقط بهره مند خواهیم شد. کمونیستی که در این مورد شک یا هراس دارد مانند شناگری است که با رسالاتی در مورد بهترین شیوه های شنا توافق می کند، ولی جرأت شیرجه رفتن در آب را ندارد.

۶- بنابراین، اتحاد جبهه مستلزم آمادگی ما، تا حدی معین و بر سر مسائل مشخص، برای هماهنگی فعالیت های خود در عمل با فعالیت های سازمان های رفرمیست است، البته تا آن جایی که سازمان های رفرمیست هنوز بیانگر امیال بخش های مهمی از پرولتاریای در حال مبارزه باشند.

ولی، با تمام این حرف ها، آیا ما از آن ها انشعاب نکردیم؟ آری، برای این که ما با آن ها بر سر اساسی ترین مسائل جنبش کارگری مخالفیم.

باوجود این، هنوز هم برای رسیدن به توافق با آن ها می کوشیم؟ آری، در تمام آن مواردی که توده هایی که از آن ها پیروی می کنند آماده اند وارد مبارزه ای مشترک با توده هایی که از ما پیروی می کنند شوند و وقتی که رفرمیست ها کمابیش مجبور باشند وسیله ای برای این مبارزه شوند.

ولی آیا آن ها (رفرمیست ها) نخواهند گفت که بعد از انشعاب هنوز به آن ها محتاجیم؟ آری، پرگوییان ممکن است چنین گویند. این جا و آن جا، کسانی در صفوف خود ما شاید از این حرف بهراسند. ولی در مورد توده های وسیع کارگر- حتماً آن هایی که از ما پیروی نمی کنند و هنوز اهداف ما را درک نمی کنند ولی می بینند که دو یا سه سازمان کارگری پهلو به پهلو هم وجود دارند- این توده ها از کردار ما این نتیجه را می گیرند که، علیرغم انشعاب، ما نهایت کوشش خود را به کار می بریم تا اتحاد در عمل را برای توده ها تسهیل کنیم.

۷- البته سیاستی که هدفش تأمین جبهه واحد است تضمین خودبه خودی برای حصول واقعی اتحاد در عمل در تمام موارد ندارد. برعکس، در خیلی از موارد و شاید در اکثر موارد، توافق سازمانی یا تا نیمه راه انجام می شود و یا شاید اصلاً حاصل نگردد. ولی لازم است که به توده های که در حال مبارزه همیشه این فرصت داده شود تا خود را متقاعد کنند که رسیدن به اتحاد در عمل به خاطر آشتی ناپذیری آئین وار ما نبوده، بلکه به خاطر فقدان عزم واقعی رفرمیست ها برای مبارزه است.

وقتی ما با سازمان های دیگر به توافق می رسیم، طبعاً خود را به نوعی انضباط در عمل محدود می کنیم. ولی خصلت این انضباط نمی تواند مطلق باشد. در شرایطی که رفرمیست ها شروع به سنگ انداختن در راه مبارزه کرده، واضحاً به زیان جنبش و برخلاف شرایط و علیه امیال توده ها عمل کنند، ما به مثابه ی سازمانی مستقل همیشه این حق را داریم که مبارزه را تا به آخر ادامه دهیم و این بار بدون شبهه- متحدین موقتی مان.

این ممکن است به حدت مبارزه بین ما و رفرمیست ها منجر شود. ولی این (مبارزه) دیگر تکرار ساده یک سلسله عقاید در دایره ای بسته نخواهد بود، بلکه در صورتی که تاکتیک ما صحیح بوده باشد- بسط نفوذ ما را بر گروه های تازه و جدیدی از پرولتاریا نشان خواهد داد.



۸- برداشت مصالحه جونی با رفرمیست ها از این سیاست فقط از دیدگاه یک روزنامه نگار امکان دارد که معتقد است بدون این که لحظه ای دفتر روزنامه اش را ترک کند و می تواند از طریق انتقاد آئین وار از شر رفرمیسم خلاص شد و از این که با رفرمیست ها در انتظار توده های کارگر برخورد رود رو داشته باشد و به آن ها (توده های کارگر) این فرصت را بدهد تا دربارہ ی کمونیست ها و رفرمیست ها در سطح مساوی مبارزه ی توده ای قضاوت کنند، می ترسد. در قفای این ترس ظاهراً انقلابی از "مصالحه جونی" در واقع انفعال سیاسی ای پنهان است که سعی در ادامه ی اوضاعی دارد که در آن کمونیست ها و رفرمیست ها هر یک محدوده ی دقیقاً خط کشی شده ی نفوذ خود، حضار جلسات خود، و مطبوعات خود را داشته باشند و تمام این ها با هم تصویر واهی مبارزه ی جدی سیاسی را می آفریند.

۹- ما برای کسب آزادی کامل در انتقاد از پیمان شکنی ها، خیانت ها، بی تصمیمی ها، و روحیه تا نیمه راه رفتن که در جنبش کارگری وجود دارد از رفرمیست ها و سانتریست ها بریدیم. به همین دلیل هرگونه موافقت سازمانی که آزادی انتقاد و آغالشگری را از ما سلب کند، برای ما قابل قبول نیست. ما در جبهه واحد شرکت می کنیم. ولی حتا برای یک لحظه هم در آن حل نمی شویم. ما در جبهه واحد به عنوان یک سرگردان مستقل عمل می کنیم. دقیقاً در جریان مبارزه است که توده های وسیع باید از تجربه بیاموزند که ما بهتر از دیگران می جنگیم بهتر از دیگران می بینیم، و بی پروا تر و مصمم تر از دیگرانیم. از این طریق ما به زمانی که جبهه واحد انقلابی تحت رهبری بی چون و چرای کمونیست ها در آید. نزدیک تر می شویم.

۵- وظایف داخلی حزب کمونیست

۳۲- طبیعتاً سیاستی که در بالا شرح آن رفت، مستلزم استقلال کامل سازمانی، روشنی ایدئولوژیک و صلابت انقلابی حزب کمونیست است.

بنابراین، به عنوان مثال غیرممکن است سیاستی را که هدفش ایجاد انزجار و تحقیر ایده ی "بلوک چپ" در میان طبقه کارگر است، با موفقیت کامل اجرا کرد، اگر در میان صفوف خود حزب ما طرفدارانی از این "بلوک چپ" باشند که شجاعانه و علناً از این برنامه ی حساب شده ی بورژوازی دفاع کنند. اخراج بی قید و شرط و بی رحمانه و رسواکننده ی کسانی که موافق ایده ی "بلوک چپ" هستند، وظیفه ی بدیهی حزب کمونیست است. این کار سیاست ما را از تمام عناصر مبهم و ناروشن پاک می کند، توجه کارگران پیشرو را به ماهیت حیاتی مسأله "بلوک چپ" جلب خواهد کرد و نشان خواهد داد که حزب کمونیست مسائلی را که اتحاد انقلابی پرولتاریا در عمل علیه بورژوازی را به خطر می اندازد، بی اهمیت تلقی نمی کند.

۳۳- کسانی که می خواهند از ایده ی جبهه واحد جهت آغالشگری برای وحدت با رفرمیست ها و معاندین استفاده کنند، باید بیرحمانه از حزب ما طرد شوند، تا آن جایی که آن ها به عنوان عمال معاندین در صفوف ما هستند و کارگرانی را که به دنبال یافتن دلایل انشعاب و مسؤلین واقعی آند، فریب می دهند. به جای طرح صحیح مسأله ی امکان این یا آن کنش هماهنگ شده و قابل اجرا با معاندین، علیرغم ماهیت خرده بورژوائی و اساساً ضدانقلابی آن ها، این عناصر می طلبند که حزب ما برنامه کمونیستی و شیوه های انقلابی خود را کنار بگذارد. طرد بیرحمانه و رسواکننده ی این عناصر، به بهترین وجهی نشان خواهد داد که تاکتیک جبهه واحد کارگری هیچ تشابهی با تسلیم به، یا مصالحه با رفرمیست ها ندارد. تاکتیک جبهه واحد از حزب آزادی کامل در مانور دادن، انعطاف پذیری، و مصمم بودن را می طلبد. برای تحقق این: حزب در هر لحظه ی معین باید خواسته های خود را واضحاً و مشخصاً اعلام کند، و بگوید دقیقاً جویای چیست و در انتظار توده ها با قاطعیت اقدامات و پیشنهادات خود را توضیح دهد.

۳۴- از این جاست که هیچ فردی از اعضای حزب به هیچ وجه حق ندارد بنابر مسؤلیت و مخاطره ی شخصی خود نشریات سیاسی ای منتشر کند که در آن ها شعارها، شیوه های عمل و پیشنهادات خود را در مقابل شعارها، شیوه های عمل و پیشنهادات حزب قرار دهد. با نقاب حزب کمونیست و نتیجتاً در میان افشاری که تحت نفوذ چهره ی کمونیستی است، یعنی در میان افشار کارگری، اینان هر روز عقاید خصمانه نسبت به ما می پراکنند، و یا سردرگمی و بدبینی هانی می کارند که حتا از ایدئولوژی های آشکارا متخاصم با ما خطرناک تر است. نشریاتی از این قبیل، همراه با مدیران مسؤل شان، می باید فوراً و برای همیشه خارج از حزب قرار گیرند و کل طبقه کارگر فرانسه باید از طریق مقالاتی که بیرحمانه این قاچاقچیان خرده بورژوا را که زیر پرچم کمونیستی عمل می کنند، افشا می کند، با این موضوع آشنا شود.

۳۵- از آن چه که گفته شد، این نیز ناشی می شود که انتشارات اصلی حزب ابداً مجاز نیستند که در کنار مقالاتی که از مفاهیم اصولی کمونیسم دفاع می کنند، مقالاتی را چاپ کنند که این مفاهیم را مورد سوال قرار داده، یا آن ها را نفی کنند. هم چنین ادامه ی این رژیم در مطبوعات حزب مطلقاً غیرقابل مجاز است که تحت آن در لفافه ی سرمقالات نشریات اصلی کمونیست توده ی خوانندگان کارگر مقالاتی را می یابند که سعی در برگرداندن ما به مواضع غم انگیز پاسیفیزم دارند، و در میان کارگران خصومت ناتوان کننده ای نسبت به قهرانقلابی در مقابل قهر و پیروزمند بورژوازی اشاعه می دهند. مثلاً تحت لفافه ی مبارزه علیه نظامی گری، مبارزه ای علیه ایده های انقلاب در حال اجراست.

اگر پس از تجربه جنگ و تمام وقایع بعدی، مخصوصاً وقایع روسیه و آلمان، هنوز بقایای تعصبات پاسیفیزم بشر دوستی در حزب کمونیست به جا مانده، و اگر حزب صلاح می داند که به خاطر از بین بردن کامل این تعصبات بحثی در این باره بگشاید، حتا در این حالت هم پاسیفیست ها با تعصبات شان نمی توانند به مثابه ی نیروی مساوی در این بحث شرکت کنند، بلکه باید شدیداً توسط صدای معتبر

حزب، به نام کمیته مرکزی، تقبیح شوند. بعد از آن که کمیته مرکزی تصمیم بگیرد که بحث به اندازه کافی انجام شده، دیگر هر اقدامی مبنی بر پراکندن عقاید تضعیف کننده ی تولستونیزم و انواع دیگر پاسیفیزم می باید بی چون و چرا منجر به اخراج از حزب شود.

۳۶- ممکن است اعتراض شود تا وقتی که حزب کار پالایش تعصبات قدیمی را تمام نکرده و تجانس داخلی هنوز ناکامل است، قرار دادن حزب در شرایطی که آن را در کنار رفرمیست ها و ناسیونالیست ها جای می دهد، خطرناک است. ولی این نظر ناصحیح است. طبیعتاً غیرقابل انکار است که گذار از فعالیت های وسیع تبلیغی به شرکت مستقیم در جنبش توده ای مشکلات جدید و بنابراین خطراتی جدید برای حزب کمونیست به همراه دارد. ولی کاملاً غلط است که فرض کنیم حزب می تواند بدون شرکت مستقیم در مبارزات و بدون تماس مستقیم با دشمنان و رقبایش برای تمام آزمون ها آماده باشد. برعکس، فقط از این راه می توان پالایش واقعی و غیرساختگی درونی و آبدیگی حزب را به انجام رساند. کاملاً امکان دارد که بعضی از عناصر در حزب و در بوروکراسی اتحادیه کارگری حس کنند که به رفرمیست ها نزدیک تر هستند تا به ما، و انشعاب شان از رفرمیست ها اتفاقی بوده است. از دست دادن چنین سپاه لشکران ضرری نخواهد بود، بلکه نفعی، و در ازاء چندین صد برابر آن از طریق پیوستن مردان و زنان کارگری، که امروزه هنوز از رفرمیست ها تبعیت می کنند، جبران خواهد شد. در نتیجه حزب متجانس تر، قاطع تر و پرولتری تر خواهد شد.

۶- وظایف حزب در جنبش اتحادیه های کارگری

۳۷- بصیرت مطلق درباره مسأله اتحادیه های کارگری یکی از مهمترین وظایف حزب است، و در اهمیت بر سایر وظایفی که در مقابل حزب کمونیست فرانسه قرار دارد، بسیار سبقت می گیرد.

طبیعتاً باید افسانه ی پراکنده شده توسط رفرمیست ها را که بنابه آن حزب نقشه کشیده است تا اتحادیه های کارگری را از لحاظ سازمانی تحت تبعیت خود در آورد، باید بی چون و چرا تقبیح و افشاء کرد. اتحادیه های کارگری طیف وسیعی از کارگرانی را که متعلق به گرایش های مختلف سیاسی و یا غیر حزبی هستند، معتقدین و منکرین خدا، را در بر می گیرد، حال آن که حزب هم فکری سیاسی را بر مبنای برنامه ای مشخص در خود جمع می کند. حزب آن وسائل و شیوه هایی را که از خارج اتحادیه های کارگری را تحت تبعیت خود در آورد ندارد و نمی تواند داشته باشد.

حزب فقط تا آن حد می تواند در زندگی اتحادیه های کارگری کسب نفوذ کند که اعضایش در این اتحادیه ها فعالیت کرده، بینش های حزب را در آن جا به اجرا گذارند. نفوذ اعضای حزب در اتحادیه های کارگری طبیعتاً بستگی دارد به تعداد آن ها و مخصوصاً به توانایی آن ها در پیاده کردن صحیح، پیگیرانه و با مهارت اصول حزب بنا به احتیاجات جنبش اتحادیه های کارگری.

حزب حق و وظیفه دارد که هدفش کسب نفوذ تعیین کننده، از طریقی که در بالا ذکر شد، در سازمان های اتحادیه های کارگری باشد. حصول این هدف فقط در صورتی ممکن است که کار کمونیست ها در اتحادیه های کارگری کاملاً و منحصرأ با اصول حزب همگون شده باشد و همواره تحت کنترل حزب انجام گیرد.

۳۸- بنابراین، افکار تمام کمونیست ها از تعصبات رفرمیستی که بنابه آن حزب صرفاً سازمان سیاسی پارلمانی پرولتاریا به شمار می آید و نه بیش، باید کاملاً پاکیزه شود. حزب کمونیست سازمان پیشاهنگ پرولتری است به منظور بارور ساختن ایدئولوژیک جنبش کارگری و کسب رهبری در تمام زمینه ها- و قبل از هر چیز در اتحادیه های کارگری. هر چند که اتحادیه های کارگری تابع حزب نبوده، سازمان های کاملاً مستقلی هستند، ولی از طرف دیگر کمونیست ها در اتحادیه

های کارگری و در فعالیت های شان در این اتحادیه ها نمی توانند به نوعی استقلال تظاهر کنند، بلکه باید به عنوان ناقل برنامه و تاکتیک های حزب خود باشند. کردار آن کمونیست هانی که نه تنها نمی توانند داخل اتحادیه های کارگری برای کسب نفوذ عقاید حزب مبارزه کنند. بلکه با توسل به اصل "استقلال" (که مطلقاً آن را غلط به کار می برند) حتا در واقع جلوی چنین مبارزه ای را می گیرند، باید شدیداً تقبیح شود. در واقع آن ها بدین ترتیب راه را هموار می سازند برای نفوذ قاطع افراد، گروه ها و دسته بندی هانی در اتحادیه های کارگری که نه با برنامه ای مشخص به هم مربوطند و نه به سازمان حزبی بستگی دارند، و این افراد از بی شکلی گروه بندی ها و روابط ایدئولوژیک برای حفظ زمام دستگاه سازمانی در دست خود استفاده کرده، می کوشند تا استقلال دسته بندی خود را از هرگونه کنترل واقعی پیشاهنگ پرولتری حفظ کنند.

اگرچه حزب در فعالیتش داخل اتحادیه های کارگری باید کمال احتیاط و توجه را نسبت به توده های غیرحزبی و نمایندگان وظیفه شناس و با وجدان آن ها به خرج دهد، و اگرچه حزب باید بر مبنای کار مشترک بطور سیستماتیک و تاکتیکی خود را به بهترین عناصر جنبش اتحادیه های کارگری،- از جمله آنارشیست های انقلابی که قادر به درس گیری باشند- نزدیک تر کند، ولی برعکس حزب به هیچ عنوان نباید آن کمونیست های کاذبی را که از اعتبار عضویت حزب فقط به منظور افزایش تأثیرات ضدحزبی در اتحادیه های کارگری گستاخانه استفاده می کنند، در صفوف خود تحمل کند.

۳۹- حزب باید از طریق مطبوعات، مبلغین و اعضای خود در اتحادیه های کارگری کمبودهای سندیکالیزم انقلابی را از نظر حل تکالیف اساسی پرولتاریا مورد انتقاد دائمی و سیستماتیک قرار دهد. حزب باید خستگی ناپذیر و پیگیرانه از نقاط ضعف تنوریکی و عملی سندیکالیزم انتقاد کند و در عین حال برای بهترین عناصر تشریح کند که تنها راه صحیح برای حفظ نفوذ انقلابی در اتحادیه ها و کل جنبش کارگری دخول سندیکالیست های انقلابی به حزب کمونیست است: شرکت آن ها در تدوین تمام مسائل جنبش، در مهیا ساختن ترانزنامه ای از تجارب، در تعیین وظایف جدید، در پاکیزه کردن خود حزب کمونیست و تقویت روابطش با توده های کارگر.

۴۰- کاملاً ضروریست که از کلیه اعضای حزب کمونیست فرانسه برای تعیین موقعیت اجتماعی آن ها (کارگران، مستخدمین دولتی، دهقانان، روشنفکران و غیره) سرشماری به عمل آید؛ روابط آن ها با جنبش اتحادیه های کارگری معلوم شود (آیا آن ها عضو اتحادیه کارگری هستند؟ آیا در جلسات کمونیست ها و سندیکالیست های انقلابی شرکت می کنند؟ آیا در این جلسات تصمیمات حزب را درباره اتحادیه های کارگری به مورد اجرا در می آورند؟ و غیره)، برخورد آن ها نسبت به مطبوعات حزب چیست (کدام یک از مطبوعات حزب را می خوانند؟) و قس علیهم.

این سرشماری باید چنان ترتیب داده شود که جوانب اصلی آن تا قبل از آغاز چهارمین کنگره جهانی مورد بررسی قرار گیرد.

لئون تروتسکی

۲ مارس ۱۹۲۲

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

نکاتی در مورد مفهوم فدرالیسم

سارا قاضی

Sara@kargar.org

در پی جا به جایی برخی مهرهای امپریالیسم در دستگاه حکومتی عراق، برخی جریانات کرد از شادمانی در پوست خود نمی گنجند. در این روند، رهبری این جریانات کرد در پی کسب موقعیتی در حکومت عراق، آماده هرگونه عقب نشینی در مواضع خود و دادوستد سیاسی هستند. از طرف دیگر، برخی از هواداران این گروه ها نیز به امید اینکه این شرایط، گشایشی برای مردم کرد ایجاد کند، با عجله تمام در پی تنویر کردن شرایط امروز کردستان و راهکارهای موجود هستند. از جمله بحث های داغ روز، بحث در زمینه پدیده به اصطلاح نوظهوری است به نام «فدرالیسم» که به عقیده عده ای راه حل برای دستیابی به رهایی مردم ستمدیده کرد از چنگال خون آشام حکومت های مرکزی است.

از جمله کسانی که از فدرالیسم به عنوان راهکار مناسب برای کسب آزادی ملی مردم کرد دفاع کرده، آقای کریم مولودی است که در مقاله ای به نام «برای فدرالیسم مبارزه کنید» در سایت بروسکه آورده است: «امروز اوضاع منطقه خاورمیانه با سرنگونی حکومت دیکتاتوری صدام بعد تازه ای بخود گرفته و شرایط برای اینکه ملت کرد بتواند گلیم خود را از آن بیرون بکشند تا اندازه ای مهیا می باشد.

ایجاد حکومتی فدرالی در کردستان هم از نظر شرایط و هم از نظر جهانی خواستی معقول و مناسب برای ملت کرد میباید. در نهایت ایجاد حکومتی فدرالی این زمینه را آماده میسازد که ملت کرد قیل از ایجاد کشور مستقل خود بوی دموکراسی و حقوق انسانها را در مشام خود حس کنند.»

اولین سنوالی که به ذهن می رسید این است که پس از رفتن صدام و حضور مستقیم عناصر امپریالیسم آمریکا در منطقه چه کمکی به وضعیت مردم فقیر و گرسنه کرد عراق کرده است؟ کدام «بعد تازه» و «شرایط» برای اینکه مردم کرد بتوانند «گلیم خود را... بیرون بکشند» بوجود آمده است؟ این گونه مواضع، تنها مناسب حال افراد و جریاناتی است که در جنجال سیاسی کنونی عراق شرایط را در جهت منافع خود می انگارند و در پی رسیدن به آن حاضر هستند پای بر روی خون میلیونها زن و مرد و کودک عراقی که از زمان حمله آمریکا به کشورشان، در حال مبارزه مسلحانه با ابر قدرت خونخوار و بی رحم آمریکا و متحدان خون آشام و وحشی اش بوده اند، بگذارند. ملت به فقر کشیده شده عراق که در طی یک دهه تحریم کامل از طرف آمریکا، از شدت گرسنگی و ابتلای به بیماری روزانه صدها نفر تلافات می داد، در برابر حملات وحشیانه نظامیان آمریکایی، انگیزی... تا کنون با دست خالی مقاومت کامل کرده و پوزه سیاستمداران طراح این جنگ را به خاک مالیده است. ملت بزرگ عراق این مقاومت را برای حفظ استقلال کشور و حیثیت خود و رهایی از ستم مضاعف امپریالیسم نموده است.

امپریالیسم آمریکا و انگلستان برخلاف شعارهای انساندوستانه خود پیش از حمله به عراق، از زمانی که رژیم صدام حسین ساقط شده است تا کنون نه تنها قدمی در جهت ایجاد «دموکراسی» در آن کشور برنداشته که کلیه سیاست های دولت آمریکا در آن کشور، به جز سرکوب مستقیم مردم و برقراری دستگاه های اداری دست نشانده اش که بتواند نیازهای اقتصادی سیاسی امپریالیسم را در عراق و منطقه پیاده کند، چیز دیگری نبوده است. در این راستا، انتخابات اخیر اگر

چه ظاهری «دموکراتیک» داشته، ولی عاقبت آن به زودی با روی کار آمدن دولت منتصب آمریکا مشخص خواهد شد. «بعد تازه ای» که آقای مولودی به آن اشاره دارد، جز این انتخابات به اصطلاح آزاد و دموکراتیک و احتمال رئیس جمهور شدن آقای جلال طالبانی بیش نمی تواند باشد. جلال طالبانی نیز در گذشته عملاً ثابت نموده که از پایگاه طبقاتی بورژوا- ناسیونالیستی بلند شده و همواره مشتاق «همکاری» با آمریکا بوده است. در نتیجه شرایط کنونی تنها می تواند افرادی مثل طالبانی یا جریاناتی که امیدوارند از قبال پست و مقام او به نان و آبی برسند «تا اندازه ای مهیا می باشد»، نه برای مردم عادی کرد عراق.

اعتقاد به اینکه با دادن پست و مقامی به جلال طالبانی در دولت عراق، زمینه ای فراهم می گردد که «ملت کرد قیل از ایجاد کشور مستقل خود، بوی دموکراسی و حقوق انسانها را در مشام خود حس کنند»، تبلیغی گمراه کننده از سیر حوادث است که یا نشانه نداشتن شناخت واقعی از ماهیت امپریالیسم و نقش بورژوازی داخلی در عصر کنونی است و یا تبلیغات دروغین و مغرضانه ای است که به منظور به قدرت رساندن کسی و خط سیاسی مشخصی عنوان می شود.

اعتقاد به اینکه با حضور مستقیم آمریکا در عراق و روی کار آمدن حکومتی کاملاً دست نشانده آمریکا و با ریاست جمهوری جلال طالبانی، باد دموکراسی می رود تا برای مردم کردستان «فدرالیسم» را به ارمغان آورد، ساده لوحی محض است و اصولاً ریشه در نداشتن شناخت از ماهیت امپریالیسم و نقش گلوبالیزاسیون در سیاست های منطقه ای امپریالیسم آمریکا از یک طرف و همپیاله کردن منافع امپریالیسم و عیادی بورژوازی داخلی اش با منافع توده مردم عادی از طرف دیگر دارد.

امروزه نیاز سرمایه های شرکت های فراملیتی امپریالیستی به جهانی شدن و نیاز دولت های امپریالیستی به جنگ افروزی و تجاوز به کشورهای عقب نگهداشته شده جهان سوم و با کمال وقاحت دخالت در امور داخلی آنها و حضور مستقیم در سرکوب مردمان این کشورها، اصلی است عینی و حقیقی که در این مقطع از تاریخ تنها عامل تعیین کننده در روند جهت گیری روابط بین امپریالیسم با این کشورها می باشد. در راستای تأمین این نیاز امپریالیسم، علیرغم تمام شعارهای دموکراتیکش نمی تواند همزمان تأمین کننده حتی ابتدایی ترین خواست ها توده مردم این کشورها باشد.

در مورد وضعیت کردستان هم دقیقاً این امر صدق می کند، چرا که ایجاد کوچکترین جو دموکراتیک در آن منطقه، بر کل عراق تأثیر گذاشته و جو را سرعت بر علیه آمریکا و کلیه سیاست هایش در آن کشور انقلابی می کند. در نتیجه «کردستان مستقلی» که به «آرامی» و بدون بروز هیچ قیامی، مثلاً به رهبری آقای طالبانی ایجاد گردد، به منظور ادامه تأمین منافع امپریالیسم در منطقه ایجاد شده و کوچکترین نفعی در تأمین استقلال و حق خودمختاری برای مردم کرد را به همراه نخواهد داشت، چه رسد به فدرالیسم کردن کردستان!

آقای مولودی در جای دیگری از مقاله خود می افزاید: «شاید تعدادی فکر این باشند و اظهار نمایند که مردم کرد نباید تنها با مسئله فدرالیسم اکتفا کند بلکه باید مبارزات خود را ادامه دهد تا بطور کلی حکومتی کمونیستی را در کردستان برقرار کند احزاب و گروه هایی که دارای این نوع استراتژی برای کردستان هستند مبارزات مردم کرد را در جوار جنبش ملت های بالا دست قرار میدهند و مبارزات آنها را مکمل همدیگر میدانند و یا اینکه مبارزات مردم کرد را بخشی از جنبش سراسری به حساب میاورند این نوع رهنمودها مشغله فکری افراد و گروه های سیاسی خیال پردازی میباید که تحلیلشان بیشتر در هوا بدور از وضعیت زندگی مردم کرد پرواز میکند و... ایجاد حکومتی کمونیستی در... کردستان خیال پروری گروه های بی تجربه و تئوری بافی است که در کل به مبارزات ملتها معتقد نیستند». ایشان معتقد است که «کردستان اولاً سرزمینی است که

سرمایه درای بطور کلی نتوانسته است رشد کند و این هم از نعمت حکومت های سرکوبگر و غاصب کردستان می باشد که اجازه رشد را نه تنها به سرمایه داری ملت کرد بلکه به هیچ نوع سرمایه داری دیگری نداده اند».

در پاسخ به این نظریه باید گفت که ۱- کسی که تصور می کند که می شود در یک کشور مثلاً کردستان کمونیزم را پیاده کرد، این تصور غیر اصولی و ناموفق است، زیرا کمونیزم که مرحله عالی جامعه در تئوری مارکسیزم است، زمانی قابل تحقق می باشد که اولاً انقلاب سوسیالیستی در تمام کشورهای جهان انجام گرفته، دوماً مرحله گذار از سرمایه داری به نظام سوسیالیستی نیز سپری گردیده و حکومت های کارگری تمام کشورها در سطح بین المللی توانسته اند تمام باقیمانده های نظام اقتصادی و فرهنگی بورژوازی را از جوامع خود کاملاً بزودایند و سوماً این روند بقدری به حد عالی خود رسیده که نظام سوسیالیستی حاکم بر جهان یکی بعد از دیگری حتی دولت های کارگری را هم در خود منحل کرده و در این مرحله است که وارد فاز کمونیزم می شوند. لذا اگر کسی فکر می کند که می شود در یک کشور از جهان و منزوی از بقیه، کمونیزم را برپا نمود، من کاملاً موافقم که فردی کاملاً «خیالپرداز» است.

۲- بحث سوسیالیست های انقلابی این است که برخلاف نظر آقای مولودی در عصری که ما بسر می بریم، نه تنها نظام سرمایه داری بر جهان مستولی است که این نظام به مرحله عالی خود، یعنی سرمایه داری جهانی رسیده که گلوبالیزاسیون را برای راهکار خود طرح کرده است. این بدان معنی نیست که پس در نتیجه، تمام کشورهای جهان هم تا کنون بطور موازی یکدیگر رشد و پیشرفت کرده اند، نه! اگر نظام سرمایه داری جهانی (یا امپریالیزم) قادر بود که در بطن نظام خود، همه کشورها را بطور نسبتاً هماهنگ به سوی پیشرفت و ترقی سوق دهد که دیگر دلیلی وجود نداشت که کشورهای غربی را کشورهای امپریالیستی و بقیه جهان را کشورهای جهان سوم یا عقب نگهداشته شده خواند. این نکته قابل توجه است که ما کشورهای جهان سوم را کشورهای عقب افتاده نمی خوانیم، بلکه آنها را عقب نگهداشته شده می دانیم. زیرا این کشورها که در عهد باستان برای خود تمدنی مترقی داشتند، بر اثر دریده شدن با پنجه های متلاشی کننده امپریالیزم، نه تنها از تمدن و فرهنگ گذشته اشان چیزی به جای نمانده که - همانطوریکه آقای مولودی هم اشاره کرده در خیلی موارد حتی هویت آنان را نیز از شان گرفته شده است. کردستان یک نمونه از این مناطق جهان است.

۳- پس در عین حال که کردستان همواره عقب نگهداشته شده، سیاست های دولت های دست نشانده امپریالیزم در منطقه (در سوریه، عراق، ترکیه، ایران) و برعلیه مردم کرد، سیاست های حکومت های بورژوازی بوده و رژیم های حاکم بر این کشورها هیچ کدام رژیم های مثلاً فئودالی نبوده اند. این رژیم ها علیرغم آب و رنگ های مختلف زبانی، مذهبی یا نژادی، جملگی ماهیت سرمایه داری داشته، دارند و خواهند داشت؛ حتی اگر دست و پا شکسته بوده و اشکال خارق العاده داشته باشند، مثل نظام سرمایه داری کنونی ایران که بدست عده آخوند با پشتیبانی حاجی های گردن کلفت بازار گردانیده می شود.

در این راستا همانطوریکه آقای مولودی اشاره می کند «همیشه ثروت و سامان این ملت را به غارت برده اند». دقیقاً به همین دلیل پدیده «امپریالیزم» شکل گرفته است و امروزه نیز سیاست های امپریالیستی برای جهانی کردن سلطه مستقیم اقتصادی بر جهان آتش جنگ های خانمانسوزی مثل جنگ با افغانستان و عراق و جنگ داخلی دارفور در سودان را براه انداخته است.

از اینرو است که بسیار ساده لوحانه خواهد بود، اگر تصور کنیم که رویدادهای اخیر در عراق به «اوضاع منطقه ... بعد تازه ای» خواهد داد. تنها «بعد» تازه ای که مردم منطقه می توانند در انتظارش باشند،

این بار همان سلطه سیاسی اقتصادی مستقیم امپریالیزم آمریکا، بدون وجود واسطه (مثل صدام) است. با برداشتن صدام، امپریالیزم آمریکا می خواست تا خود با حضور مستقیم در عراق سیاست های اقتصادی را پیاده کرده و مجبور به کلنجار رفتن و باج سبیل دادن به صدام نشود. در راستای این سیاست آمریکا، همانطوریکه تا کنون با پیاده کردن سربازانش عراق را با خاک یکسان کرده و سربازانش از روی اجساد ملت عراق با توپ و تانک گذر کردند، با سیاست های اقتصادی، قدم در راه خرد کردن لاشه نیمه جان اقتصاد عراق برداشته است و توده فقیر و رنج کشیده عراقی را به نابودی کامل اقتصادی پیش می برد.

از این جهت است که از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، نه تنها شرایط برای کردهای عراق بهتر نشده که بزودی بدتر هم خواهد شد و اگر آقای جلال طالبانی هم به جرگه عمال درون رژیم جدید عراق بپیوندد، مطمئناً همان نقشی را مجبور به ایفا می شود که سایر حکومت های منطقه که دست نشانده آمریکا بوده اند، ایفا کرده اند. پس چیزی که به هیچ وجه امکان پذیر نخواهد بود، همان ایجاد جو دموکراتیک است که نظرپردازان بسیاری امروز منتظرش هستند، چه رسد به ایجاد فدراسیون برای مردم عراق!

در ظرف چند سال گذشته، گلوبالیزاسیون به هیچ نقطه ای از جهان نرفته که در آن جز بهره کشی مضاعف و مستقیم کارگران و زحمتکشان آن منطقه و نابودی هرگونه حقوق کارگری متداول در آن کشور، خاصیت دیگری برای آنها به ارمغان آورده باشد. شرکت های فراملیتی بزرگ در کشورهای آمریکای لاتین و خاور دور و خاورمیانه، به هر جا که رفته اند جز به استثمار شدید کشیدن کارگران و زیر پا گذاشتن قوانین کارگری موجود در آن کشورها که منجر به اعتصابات و مبارزات کارگری شده وجودشان نقش دیگری نداشته است. حال چطور ممکن است که به ناگهان برای مردم کردستان فدرالیزم را به ارمغان بیاورند.

عصر گلوبالیزاسیون

وقتی صحبت از گلوبالیزاسیون پیش می آید، نظرپردازان بورژوازی آن را به عنوان عصر نزدیک شدن «انسانها» و «کوچک» شدن جهان تفسیر می کنند. در حالیکه واقعیت این است که «عصر گلوبالیزاسیون» دوران رکود اقتصادی شدید نظام سرمایه داری است که در آن بورژوازی در برابر بحران های عظیم اقتصادی اجتماعی قرار گرفته و از همه مهم تر نیاز به راهکارهای جدید برای کشیدن خود از درون منجلااب این رکود اقتصادی دارد.

این راهکار جدید از دهه ۱۹۹۰ به بعد گلوبالیزاسیون بوده است که جلوتر گفتیم یعنی سرمایه گذاری مستقیم شرکت های فراملیتی در کشورهای جهان سوم با گذشتن از بالای سر رژیم های حاکم در آن کشورها.

تقلب در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در هر دو دوره برای به ریاست جمهوری رساندن و نگهداشتن جورج بوش در مقام ریاست دولت هم دقیقاً برای پیاده کردن اهداف سیاسی ای بود که روند گلوبالیزاسیون را در منطقه خاورمیانه مهیا می ساخت. حمله نظامی به افغانستان و عراق از جمله همین سیاست ها بوده است.

حمله به عراق نه برای برداشتن یک دیکتاتور و ایجاد دموکراسی در عراق، نه برای مبارزه با تروریسم و یا برچیدن اسلحه شیمیایی که صرفاً برای دستیابی مستقیم بر سرمایه های جهانی بوسیله سرمایه داری جهانی بود و در منطقه، صدام ضعیف ترین عنصر ناخواسته و عراق ضعیف ترین کشور به نظر می رسید. آمریکا درست پس از سرنگونی رژیم صدام و گرفتن قدرت نظامی در عراق کلیه شرکت های بزرگ و خارجی عراق را با قیمتی نازل به تصاحب شرکت های

خارجی (عمدتاً شرکت های فراملیتی که شرکت مادر آنها آمریکایی بود) درآورد.

هدف از این تاراج سرمایه های مردم عراق این بود که بعد از تصاحب آنها، شرکت های تصاحب کننده این اجازه را بیابند تا تمام سودهای خود را مستقیماً از عراق خارج کرده و به بانک های خود واریز کنند. از طرف دیگر با برچیدن مالیات گمرکی برای کالاهای وارداتی (که مسلماً اکنون به دست همان شرکت های انجام می گیرد، نه بوسیله یک تاجر مقلس عراقی!) نان شرکت های فراملیتی ای نظیر «هالی برتون» (که دیک چینی، معاون جورج بوش، یکی از سهامداران عمده آن است) کاملاً در روغن است: ثروت های ملی عراق بوسیله این شرکت ها تصاحب شده، در کارخانه های تولیدیشان به کالا در آمده و سپس این کالاها مجانی به عراق بازگشته و به عراقی ها به قیمت بازار فروخته می شود. این است گلوبالیزاسیون در عمل!

همزمان، تخریب کشور و کشتار و تحت تعقیب قرار دادن مردم عراق همراه ادامه داشته و هرگز هم تمام نخواهد شد. خرابی های ناشی از جنگ هنوز دست نخورده باقی است و مردم عراق هنوز هم از ابتدایی ترین نیازهای خود برای زنده ماندن برخوردار نیستند. آیا در عراق چیز دیگری جز فاشیسم حاکم است.

استقرار امپریالیسم در عراق تنها به دست اندازی مستقیم بر اقتصاد عراق ختم نمی شود، بلکه شرایط را برای سیاست های نظامی اقتصادی امپریالیسم در کل منطقه خاورمیانه آسان می سازد و به اسرائیل ثابت می کند که «نگران نباش، بابا هوایت را دارد!»

تحت چنین شرایطی، آقای مولودی معتقد است که با رفتن صدام در عراق (و منطقه) دموکراسی کافی حاکم است و «همه ملزومات یک حکومت فدرالی ... مهیا می باشد» و ایشان همکاری آقای طالبانی را در درون رژیم دست نشانده عراق، مبارزه در راه «جنبش استقلال طلب کردستان» دانسته و معتقد است که مردم کرد از این طریق به آن «استقلال و آزادی کامل» دست خواهند یافت که بتوانند نظام خود را از طریق فدرالیزه شدن بگردانند.

فدرالیسم و دموکراسی در نظام سرمایه داری

در سایت بروسکه آقای ماشاله رزمی در مقاله ای تحت عنوان «فدرالیسم در دموکراسی های معاصر» می نویسد: «دموکراسی بهترین نوع حکومت شناخته شده است، زیرا بشر تا امروز شیوه بهتری را تجربه نکرده است.» و «معمولاً دموکراسی بدیل دیکتاتوری محسوب می شود.»

دموکراسی مورد نظر آقای رزمی از دیدگاه مارکسیسم به «دموکراسی بورژوازی» و «دیکتاتوری» مد نظر ایشان از دیدگاه مارکسیسم همان «رژیم های دیکتاتوری بورژوازی» (حاکم در جهان سوم) تعریف می شود. البته شکی نیست که در عصر سرمایه داری، رژیم های بورژوازی سوسیال دموکرات، دموکرات و حتی احزاب جمهوریخواه، نسبت به رژیم های دیکتاتور و فاشیست، خصلت دموکراتیک داشته و در مجموع زندگی برای توده مردم عادی در کشورهای جهان دموکراسی بورژوازی حاکم است (به خرج مردم کشورهای جهان سوم)، از بعضی جهات به مراتب از زندگی برای توده مردم عادی در کشورهایی که دیکتاتوری یا فاشیسم حاکم است، بهتر است. اما در اینجا دو نکته حائز توجه و به خاطر سپردن است: یکی اینکه در نظام سرمایه داری، حتی اگر طبقه کارگر و مردم عادی توانسته باشند بسیاری از مطالبات خود را به شکل مزایا از رژیم سرمایه داری دریافت نمایند و حتی قوانین به نفع طبقه کارگر و توده مردم انعطاف یافته باشد، باز هم نمی توان وجود ستم انسان بر انسان را به خاطر وجود سرمایه در مقابل نیروی کار انسان، بطور کلی زدود و در نتیجه دیکتاتوری سرمایه بر انسان همواره وجود دارد، حتی در دموکراتیک ترین شرایط.

نمونه این نوع دموکراسی را خیلی ها در کشورهای اروپایی مانند سوئد، نروژ، فنلاند، دانمارک، آلمان، انگلستان و در کانادا تجربه کرده (به خصوص تا پیش از دهه ۱۹۹۰) و به خوبی می دانند که حتی در این کشورها تفاوت طبقاتی میان آنان که از قبیل سرمایه خود می خورند با آنان که کار می کنند همیشه بسیار فاحش بوده است.

از دوران بعد از جنگ جهانی دوم تا دهه ۱۹۷۰ که به علت تخریب و ویرانی در زمان جنگ، به دوران سازندگی موسوم است و دورانی بود که نظام سرمایه داری جهانی به علت این سازندگی دوران شکوفایی خود را می گذراند، این تفاوت طبقاتی چندان محسوس نبود، به خصوص که رژیم های سوسیال دموکرات کشورهای اروپایی توانستند در سیاست های خود با بورژوازی دستاوردهای قابل ملاحظه ای داشته و پاره ای از قوانین کار را به نفع طبقه کارگر تغییر داده و مزایای زیادی را به بخشی از حقوق تک تک افراد شهروند این کشورها در بیاورند. در این دوران دموکراسی بورژوازی نیز به عالی ترین شکل خود در قوانین قضایی و مجریه این کشورها رعایت گردید و حقوق و آزادی افراد هم به بهترین شکل ممکن در قوانین بورژوازی رعایت می گردید. با این وجود، ستم طبقاتی که در مارکسیسم آمده، همواره حاکم بود. همواره سرمایه داران در حال بهره کشی از نیروی کار انسانها بوده و از نیروی کار آنها جیب های خود را پر می کردند. نظام های دموکراتیک حاکم تنها کاری که کردند این بود که از بورژوازی با خواهش و تمنی و یا در بعضی موارد با تهدید به اعتصاب، برخی مطالبات طبقه کارگر را اعاده نمودند. اما هرگز هیچ یک از این سیاست ها موجب به نابودی کشیدن یا حتی تهدید به نابودی کشیدن کل نظام سرمایه داری نگردید. بورژوازی که در آن دوران با طرح های «سازندگی» خود بسرعت در حال پر کردن جیب های خود بود، به نیروی کار هر چه بیشتر و بهتر نیاز داشت و لذا در نهایت به نفع خود می دید که طبقه کارگر با طیب خاطر تمام توان خود را به کار گیرد. در این سال ها برای مثال گرفتن ۱۰ تا ۱۵ ساعت اضافه کاری بر روی ۴۰ ساعت کار در هفته، در تمام مشاغل بسیار متداول بود و کارفرمایان نگرانی پرداختن یک برابر و نیم تا دو برابر دستمزد کارگر را نداشتند.

اما از دهه ۱۹۷۰ که ظرفیت این سازندگی تدریجاً پر می شد، این قبیل مزایا به تدریج در تمام کشورهای اروپایی، کانادا و آمریکا به دست نابودی تدریجی کشیده شد؛ بورژوازی این کشورها تدریجاً به کاهش این مزایا و بستن زمینه هایی که این مزایا را ممکن می ساخت، پرداخت. تا اینکه در اواخر دهه ۱۹۸۰ و سراسر دهه ۱۹۹۰، سرمایه داری جهانی به سرعت با یک رکود اقتصادی عظیم و بحران اقتصادی اجتماعی عمیق روبرو شد. در این دوران بورژوازی این کشورها نه تنها کلیه مزایایی را که در واقع جزو حقوق طبقه کارگر شده بود و مردم این کشورها به وجود این مزایا در زندگی خود عادت کرده بودند، بسرعت پس گرفت، بلکه با رکود اقتصادی موجود، مردمی را که در طول یک نسل به نوعی راحتی و آرامش خیال عادت کرده بودند، در بحران بیکاری ای فرو برد که آنها در خواب هم نمی دیدند. از دهه ۱۹۹۰ تا کنون، این مردم نه تنها از بحران بیکاری رنج برده اند، بلکه دیگر به پشتوانه دولتی ای که فکر می کردند همیشه می توانند تکیه کنند هم اعتمادی ندارند، زیرا دولت میزان بیمه بیکاری و بیمه های اجتماعی را هر ساله تقلیل داده و در واقع میزان این حقوق اکنون به حدی رسیده است که دیگر با آن نمی توان حتی حداقل زندگی را تأمین کرد و از طرف دیگر نه دولت های سوسیال دموکرات/دموکرات و نه بورژوازی وجود کار مناسب که تأمین کننده یک زندگی شایسته برای انسان باشد را در چشم انداز سیاست های اقتصادی خود ندارند.

لذا نکته دیگری که در اینجا قابل ملاحظه است، این است که در نظام سرمایه داری کلیه حقوقی که به وسیله رژیم های بورژوازی به طبقه کارگر و توده مردم ارزانی می شود، در دوران شکوفایی و پیشرفت

فدرالیسم در کشورهای جهان سوم

آقای رزمی در مقاله خود آورده است: «خاورمیانه نیز که بحرانی ترین نقطه جهان از جنگ جهانی دوم به بعد بوده است، مستثنی نبوده و سیستم فدرال راه حل مناسبی برای کشورهای این منطقه می باشد که عموماً چند فرهنگی و چندملیتی هستند و اخیراً با سقوط سیستم متمرکز حزب بعث در عراق سیستم فدرال تنها گزینش مورد قبول ملل ساکن در آن کشور است.»

برخلاف نظر آقای رزمی، دقیقاً تمرکز سرمایه های بسیار کلانی را به وجود می آورد که می توانست از ثروت های طبیعی این ایالات بدون هیچ گونه مانعی استفاده کند. در آن زمان امپریالیسم وقت، امپریالیسم بریتانیا بود که در عین حال دست در دست کلیسا، حلقه را بر گردن مخالفان عقیدتی خود تنگ کرده بود. سرمایه داران کلان آمریکا که عمدتاً پروتستان بودند، بر علیه کلیسای کاتولیک بلند شده و مجبور شده بودند برای حفظ جان و مال خود از اروپا فرار کرده و راهی آب های آمریکا گردند. در نتیجه نظم فدرالی در آمریکای شمالی در واقع، به منظور تمرکز قدرت سیاسی اقتصادی بورژوازی قرن هیجدهم طراحی و به اجرا در آمد.

هیچ کدام از این شرایط امروز در کشورهای خاورمیانه وجود ندارد. کشورهای جهان سوم خاورمیانه که جملگی دارای رژیم های بورژوازی هستند یا دست نشانده امپریالیسم (مثل رژیم کنونی عراق، رژیم های عربی، رژیم لبنان...) و یا برای منافع خود مجبور به پیروی از سیاست های امپریالیسم می باشند (مثل ایران). بورژوازی این کشورها خصلت ملی، مذهبی و سنتی چند گانه ندارد، حتی اگر خود ملت از اقلیت های مذهبی، ملی و زبانی چندگانه شکل گرفته باشد. از طرف دیگر، در درون دیکتاتوری بورژوازی، دموکراسی بورژوازی حتی برای خود قشر حاکم هم وجود ندارد. به همین دلیل فاقد احزاب بورژوازی چندگانه است (نمونه خوب عاقبت جریان اصلاح طلبان ایران به رهبری خاتمی در مقابل اقتدارگرایان به رهبری خامنه ای است). دلیل آن هم این است که اگر در این کشورها حتی کوچکترین باد دموکراسی بورژوازی بوزد، فوراً جو آماده شورش، قیام و نهایتاً انقلاب می شود.

در کشوری مثل عراق، هرگز نمی توان حکومت فدرالی ای نظیر آنچه که در کشورهای اروپایی یا آمریکا یا کانادا وجود دارد، ایجاد کرد. چون ایجاد حکومت محلی که سانترالیزه نباشد، به معنای اجازه دخالت مردم در انتخابات و رأی گیری ها و امور منطقه است که خود نه تنها در آن منطقه جو را انقلابی می سازد که بر تمام کشورهای اطراف هم تأثیر خواهد گذاشت. ایجاد چنین جوی در آن منطقه، دقیقاً برخلاف سیاست امپریالیسم آمریکا در جهانی کردن سرمایه هایش می باشد.

هرکس که تصور می کند که با رفتن رژیم صدام و روی کار آمدن دولت دست نشانده فعلی و با حضور آقای طالبانی (یا کسانی نظیر او) در این دستگاه، در عراق اوضاع برای مردم عراق، کردستان و یا هر کشور دیگری در منطقه بهتر خواهد شد، یا افکاری کاملاً غیرسیاسی و ساده لوحانه دارد و یا مغرضانه از موضع طبقاتی بورژوازی حرکت می کند.

ادامه دارد

سرمایه داری، یعنی زمانی که اهدای این مزایا به پر کردن جیب سرمایه داران کمک کند، انجام می گیرد و اما در زمان سقوط رکود و بحران های اقتصادی، بورژوازی بی پروا این حقوق را پس گرفته و دولت های سوسیال دموکرات (احزاب کشورهای اسکاندیناوی) یا دموکرات (حزب دموکرات آمریکا) و یا «کارگری» (تونی بلر در انگلستان) هم در برابر بورژوازی قادر به مقاومت نیستند و عاقبت در مقابل طبقه کارگر و توده مردم قرار گرفته و به جبهه بورژوازی می پیوندند.

در این مقطع تهاجم بورژوازی تنها به وضعیت اقتصادی طبقه کارگر و توده مردم خاتمه نیافته که با هرچه وخیم تر شدن بحران اقتصادی سیاسی نظام، تجاوز به حقوق دموکراتیک مردم هم ممکن می گردد. برای مثال از زمان حمله آمریکا به عراق، دولت جورج بوش در درون دستگاه دولتی خود، اداره دیگری تحت عنوان «اداره امنیت ملی» درست کرده که به اصطلاح در کشف نقشه های تروریستی به «سیا» و «اف بی آی» کمک کرده و کشور را «امن» نگهدارد. اما واقعیت این است که دولت آمریکا با ایجاد این اداره، در واقع به حقوق دموکراتیک و آزادی بیان مردم آن کشور (که جزو قوانین اساسی کشور است) تجاوز نموده است. امروزه در آمریکا آزادی بیانی که روزگاری مردمش به آن افتخار می کردند، دیگر وجود ندارد و مردم همان احساس ناامنی ای را می کنند که ما در رژیم محمدرضا و جمهوری اسلامی کرده ایم. مردم آمریکا امروز در واقع باور دارند که اگر در مورد سیاست های جورج بوش به راحتی و مثل سابق ابراز عقیده کنند، از طرف رژیم «می آیند، می گیرند و می برند»! اشان!

در نتیجه برخلاف نظر آقای رزمی که می نویسد: «در فدرالیسم واقعی امکان دیکتاتوری ناچیز و یا غیرممکن است...» در دموکراسی بورژوازی حتی در حالت فدرالی آن، همه چیز ممکن است و تنها عامل تعیین کننده، موقعیت اقتصادی نظام سرمایه داری است. همان رژیم فدرالی که امکان وجود دیکتاتوری درش «ناچیز یا غیرممکن» است، به عراق حمله کرده و در آنجا تبدیل به فاشیسم می شود.

امروزه در تمام کشورهای صنعتی و به خصوص در کشورهای امپریالیستی تعلق به اتحادیه برای هر صنفی اعم از کارگر یا کارمند، از جمله قوانین وزارت کار آن کشور است. اما در ایالات متحده آمریکا دقیقاً به خاطر همین فدرالیزه بودن، در اکثر ایالات شمالی، اتحادیه های کارگری فعال هستند و کارگران حق تعلق دارند. در حالی که در خیلی از ایالات جنوبی (و ایالات فلوریدا) اتحادیه های کارگری اصلاً وجود ندارد در فرم های استخدامی که در آن نام و نشانی و سابقه کار هر کس را می پرسند، در ضمن می پرسند که به چه تشکلی تعلق دارد. اگر در جواب بنویسد «کلیسا» استخدامش می کنند و از مزایای مرخصی برای امور دینی بهره مند می شود (مثلاً اگر به خاطر رفتن به کلیسا سر کار نتواند برود و به سر کارش اطلاع دهد، به عنوان یک شهروند مومن عذرش موجه و مورد احترام است. اما اگر مریض باشد و یا محصل باشد و به خاطر امتحاناتش نتواند در سر کارش حاضر شود، به او اخطار داده می شود.) و اگر در فرم بنویسد اتحادیه های سراسری (که می تواند شامل حال کسانی باشد که در ایالاتی کار می کنند که اتحادیه ندارد) امکان استخدامش به طور کلی منتفی می گردد.

پس در واقع، فدرالیسم هم مانند دموکراسی در نظام سرمایه داری تنها زمانی برای توده مردم می تواند نقش مثبت بازی کند که این نقش به نفع سیاست های اقتصادی بورژوازی باشد، در غیر این صورت، بورژوازی، دولتی را بر سر کار می نهد که بی پروا و خیلی راحت آن حقوقی را که در مقطعی به ضررش است از مردم بستاند مثل روی کار آوردن رئیس جمهور آمریکا، جورج بوش در هر دو دوره.

سایت سوسیالیستهای انقلابی کوردستان

<http://iwsn.topcities.com/kurdsoc.htm>

۶- اتحاد دو قشر رادیکال و انقلابی جمع یعنی کارگران دانشجویان در برابر ارتجاع در مراسم دیروز در دانشگاه تهران و هم چنین تظاهرات مراسم امروز به خوبی نمایان بود

با همه ی این اوصاف پیشنهاد نگارنده ی این سطور این است که طبقه ی کارگر نیاز مبرم به تشکل یابی و اتحاد دارد این موضع شاید امروز به یکی از اصلی ترین خواسته های کارگران تبدیل شده است. سازمان ها و تشکیلات بسیاری (به خصوص در خارج از کشور) وجود دارند که ادعای رهبری این طبقه را دارند ولی همه ی آنان یا غایب هستند و یا اپورتونیسم و سکتاریسم در عمق این احزاب نفوذ کرده است.

بدون شک در حال حاضر مهم ترین وظیفه ی یک انقلابی و کارگران پیشرو تلاش برای بوجود آوردن پایه های حزب آینده ی طبقاتی کارگری است.

به امید به آن روز

مهرداد بختیاری

فعال کمیته ی اقدام کارگری (ایران)
۱۳۸۴/۲/۱۱

سایر شعارهای کارگران پیشرو رادیکال در تظاهرات اول ماه مه:

- زندگی انسانی حق ماست، حق ماست.
- آزادی تشکل حق ماست.
- تشکل مستقل حق ماست.
- کارگران انسانند، از حقارت بیزارند.
- قرارداد موقت لغو باید گردد.
- تشکل مستقل عزم ماست، عزم ماست.
- اتحاد، اتحاد علیه سرمایه دار.
- اخراج هر کارگر، تحکیم سرمایه دار.
- اعتصاب، اعتصاب حق مسلم ماست.
- اتحاد تشکل، تشکل اتحاد.
- چاره کارگران، تشکل، تشکل.
- اتحاد رمز ماست، تشکل عزم ماست.
- کارگر، کارگر، وحدت، وحدت.
- همسنگران، چاره ما وحدت است. کارگران چاره ما وحدت است.
- سرمایه دار، دشمن، دشمن.
- اخراج هر کارگر، جنایت، جنایت.
- ننگ بر عامل هر بیکاری.
- شورای عالی کار، وکیل سرمایه دار.
- جناح بازی نمی خواهیم، حقوق کافی می خواهیم.
- اتحاد، تشکل، قدرت اصلی ما.
- خواسته ما، تشکل، دستمزد، زندگی انسانی.
- حقوق کافی می خواهیم، پول گدایی نمی خواهیم.
- سلاح اصلی ما، شورا های مستقل.
- کار کودکان، جنایت، جنایت.
- شرمت باد حامی سرمایه دار، ننگت باد حامی سرمایه دار.
- اقدام بعدی ما، تشکل، تشکل. اقدام بعدی ما، اشغال کارخانه.
- دولت سرمایه دار، خجالت، خجالت. دولت سرمایه دار، جنایت، جنایت.
- سیاست سرمایه، نابودی کارگر.
- رسمیت استخدام، خواست ماست، خواست ماست.
- تعطیلی کارخانه، درد اساسی ماست. اشغال کارخانجات اقدام بعدی ماست.
- اعتصاب کارگر، شروع روز بهتر.
- سند مرگ ماها، قرارداد سفید امضاء.
- قرارداد موقت، بدبختی است و رقت.
- اخراج هر کارگر، مرگ یه خانواده. سرمایه دار ظالم، جز بدبختی چی داره.

گزارش فعال کمیته اقدام کارگری (ایران) از تظاهرات اول ماه مه

در میان راه جمعی از کارگران قصد داشتند که تظاهرات را به خیابان ها و اتوبان های شهر بکشاند که به علت نفوذ خانه ی کارگری در میان آن ها و نبود برنامه ی مشخص که لازمه ی آن حضور رهبری کارآمد و آگاه به خواسته ی خود نرسیدند.

با این حال هنگامی که به ورزشگاه آزادی محل تجمع رسیدند؛ شعار علیه حضور در انتخابات و مجلس اوج گرفت تا جایی که مسئولین برگزاری مراسم به هراس افتادند و سعی در آرام کردن کارگران داشتند.

با تاش فراوان سرانجام کارگران وارد سالن ۱۲ هزار نفری ورزشگاه آزادی شدند.

در این جا اعتراض کارگران آنقدر وسیع و گسترده شد که تقریباً نیمی از برنامه ی از پیش تعیین شده لغو شد و تنها قطعه نامه ی خانه ی کارگر توسط صادقی (دبیر کل خانه ی کارگر) خوانده شد.

کارگران به هیچ وجه به مسئولین و سخنرانان اجازه ی دیکته کردن شعارها و حتا صحبت کردن را نمی دادند.

این موضع در لغو برنامه ی سخنرانی هاشمی رفسنجانی به اوج رسید که با هو کردن ... مسئولین همراه بود.

در پایان نیز کارگران با خروج از محل مراسم که در این زمان کاملاً از شکل سیاسی و حتا صنفی خارج شده بود و شبیه یک میدان جنگ شده بود اعتراض خود را نشان دادند.



به اعتقاد نگارنده این گزارش مسائلی که در این مراسم و در میان کارگران

بسیار نمایان بود عبارتند از:

- ۱- رشد شدید رادیکالیسم در میان کارگران
- ۲- عدم آگاهی و حتا پیش از آن فقدان رهبری کارآمد
- ۳- تمایل بیشتر شدید کارگران به اتحاد
- ۴- دل سرد شدن کارگران از خانه ی کارگر و شعارهای مسئولین نظام جمهوری اسلامی
- ۵- وحشت شدید و روز افزون کارگزاران نظام سرمایه از طبقه ی کارگر که می توان آثار آن را به راحتی در محل پرت و دور افتاده ی مراسم و هم چنین حضور نیروهای مسلح در برابری بی دفاع ترین طبقه ی جامعه و حضور فعال عناصر نفوذی رژیم در میان توده های دید.